...به در علم حساب که ان پاٹی

علم عدد و بیج گنت یعنی جبر مقابله که بانگریزی الجبرا نام

آنست بسا غرابت مضمون را بسوق عبارت آورده

و در ریکها گنت اعنی علم مقادیر و هندسه همچو اقلیدس و از علم

هیئت که آنرا باصطلاح ایشان بهوگول و کهوگول نامند

هجده سدهانت یعنی کتاب معتمد از زمان دراز در تصنیف اند

و شروح و حواشی ان بسیار و آنکه مصنفین دیگر تصنیف نموده

بسیار اند چون سمرانٹ سدهانت که مهاراجی سنگه سوائی

درجی پور تصنیف کنانیده در فن احکام بسا احکام راست

... و اخلاق مدنی و منزلی ...

از همه شاستر یعنی علم معاش و سنگیت شاستر که در فن

موسیقی است و مصنفان اینفن گوی سبقت ربوده اند و جوتکما

شاستر یعنی علم طب که دران نیز چند اقسام اند چون شار بیرک

یعنی تشریح وغیره در معالجات واین از صد هزار

بیت افزونتر است و در ناموس اکبر که آنرا دهرم

شاستر گویند سمرتی ها شاستر اند و شروح و حواشی آن

بیشمار علی هذا القیاس بسیاری علوم نادره در شاستر اند

که بقالب گفت در نیاید و مبدا این همه علوم بید یعنی کتاب

رنج و شعبه جز بید بسیار ...

هر ب بید نه نوشته اند و در هر بید آنچه کتابهاست
آنرا سنگتا نامند و برهمن یعنی شرح آن شش علوم دیگر اجزو
بید دانند یعنی شکها و کلپ و نرگت و چهند و بیاکرن و جوتش
که بجز خواندن این هر شش علوم کمال در تحصیل بید
ممکن نیست و پورانها تواریخ خاندان فرمانروایان هندوستان
و قصص و حکایات ایشانند و چون سخن بدینجا رسید گویم که
حکایات پورانها اکثر محتاج بتاویل اند که بجز فکر ثاقب بفهم نرسند

گر نبیند بروز شپره چشم   چشمه آفتاب را چه گناه   زهست

... واعراض معترض باطل ...

...مدعا طرازم که در سری مت بهاگوت در اسکند چهارم ...

راجه پرنجن است بدانکه در زمان پیشین راجه بود پرنجن نام

و رفیقی داشت که آنرا ادکیات نامیدند و راجه عالیجاه

میخواست که شهری دلنشین و معموره فسحت قرین بنابر

بود باش برگزیند چنانچه روزی گذرش بسوادی افتاد و

باطراف جنوب برکوه همالە شهری دید پر از نقش و نگار و عمارت

یافت گلگون و رنگین کارکه منازل دلربایش چون عارض لاله

عذاران اگین و صحن خانهای دلکشایش چون پیشانی نیکبختان ...

... عارضش را اگر بار طره ...

بر برگ عارضش دهم سنبل تابدار بخود می پیچد و آب انهارش را که سبزه

مینا کار مینغلطید اگر شعاع ماهتاب بر زبرجدی افلاک بسنجم مروارید

غلطان در کاکل جانان آشفته تر میگردد و در نازنینی بود حور لقا

که آفتاب جمالش ماه دو هفته را آئینه شعاع بدست دادی و

کلاله مشکبارش غزاله تاتاری را داغ بر دل نهادی و ده کس

از همراهیانش در خدمت او استاده و ماری پیچ سر

در بانش را آماده راجه که بیک نگاه گرفتار دام آن

نگار بادام چشم گشته پرسید ای ماه جبین کیستی و درین

...سدانم که ...

من اند القصه راجه که بنظاره رخساره آن نازنینم بر

گریبان جان میخورد آن پریوش را بسلک ازدواج کشیده

چنان محو رخسار گلعذارش گردید که بدیدن جمال آن خور

مثال دمی بیارمیدی ولی گفته آن نوگل شگفته هیچگاه نگرائیدی

اتفاقاً روزی راجه خودکام بملازمتش آشنا رام برای باختن

شکاری بدامن کوهساری شتافت و بسا جانداران انجا خاک فنا

انداخت چون عنان معاودت برتافت از التهاب

بهر گرفت آن که

عطشش که بروی مستولی بودی تابانه بسوی خانه و سر منزل

جانانه درآمده دید که آن بدر کمال چون هلال از ملال کاستة
غبار وار بر خاک جا دارد چنانچه راجه سراسیمه سر را بپای نازنینش
گذاشته عفو تقصیر خود خواست ونگذاشت که کاری بی
استرضای آن دلربا نماید سخن مختصر آن سرشار خمار عشق آن
پری رخسار چنان غافل از مال کار بود که عمر جوانی وحاصل زندگانی را
در طلب لذات فانی چون طرفة العین در باخت و چند بیک
راجه کند هرب ها که سرگروه سه صد و شصت جوانان خونخواره
بود شهر را محاصره نموده دست بتاراج کشود و از ین سو محافظ
شهر مقابله ورزیده تا صد سال بدار و گیر رستمانه و کاروبار مردانه
مستعد بود دیگر آخر کار تاب کارزار ندیده اطلاع واقعه را
بموقف عرض راجه رسانید و راجه که همکنار خواب غفلت بود

هیچ چاره در خود ندید و نیز در پهنگا نام دختر کال بهمراهی بهی پرجوا
برادران خود در شهر رسیده هنگامه گیرودار را برافروخت
و راجه مدهوش چون دید که شهرش ویران و سپاه گریزان و پرجوا
نام دیوی بهر سوی آتش افشانست ناچار بادل داغدار در یاد
شهر و دیار و محبت دلدار گریستن گرفت که درین اثنا بهی نام
عفریتی کمند بگردن راجه انداخته کشان کشان بصد حسرت و
حرمان از خانه ویران بدر برد و آتشی بشهر در داد و راجه در
فراق یار و دیار جان عزیز را درباخت و چون خیالش وابسته
محبت زوجه بود بقالب زنی درآمده آخر کار بعد روزگار
بسیار بنعش شوهر خود که ودیعت حیات سپرده بود مستعد سوختن
شده چه میبیند که اوگیات نام رفیق نخستین و آشنای دیرین

بدانجا رسیده به آن گرفتار دام هوس میگوید که ای غافل
فراموش کار و ای دیوانهٔ غفلت شعار اینچه سودای خام است
که بسر کردهٔ و این چه خیال عبث که بتو پیوسته باری از اصل
خویش غافل بودهٔ و این هستی موهوم که چون سایهٔ سحاب
پا نقشی بر آبست دلت ربوده نمیدانی که ما و تو همدم یک
آشیانه و نور یک کاشانه بوده ایم بقول تو در اصل خودی آن
جوهر پاک که میگردد بسودای تو افلاک ای عجب پای کلام چون سخن بدینجا
رسید بگوش دل بشنو که راجه پرنجن تاویل از نفس انسانیست
و شهر مراد از جسم و اوکیات که بمعنی نام و نشانست کنایه از
پروردگار و باغ مراد از حسن ظاهری و نازنین بمعنی حرص دنیا
و ده کس همراهیانش حواس عشره و ماریکه پنج سر داشت پنج بر

آن یعنی دم که در شاستر بچگونه اعتبار کرده اند و تاویل از فرمانروای
لشکر دلست و غرض از نه در نه منافذ اند که در جسم انسانست
و شکار باختن کنایه بخواهشهای شبانروزی دنیای دون پرداختن
و بهوا و هوس جهان ناپایدار شتافتن است و از عطش
مراد حریص بودن و چند بیگ کنایه از سال که سه صد و شصت ۳۶۰
روز اند و غارت کردن شهر تاویل است از سپری شدن
عمر جوانی و در بهگا بمعنی پیریست و فوج او بیماریها و پرجوا
تپ محرقه وبهی بمعنی خوف مرگ یعنی انسان غفلت بنیان
که محبوب حقیقی را نشناخته بهوای دنیای دون عمر عزیز را
از دست میدهد آخر کار گرفتار چنین رنج و الم بوده بصد یاس
ازین دار سست اساس بکنار مرگ می افتد و تاویل از

عورت شدن آگیان یعنی بنادانی درآمدن و جاهل و غافل
بودن از علم الهیت و گفتن او گیات که غافل هستی تاویل از
خوف پروردگار در عاقبت کار بباعث محروم ماندن از
معرفت ایزد بیچون و نجات ابدی و لذات سرمدی بقول مولوی معنویست

بشنو از نی چون حکایت میکند — وز جدائیها شکایت میکند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق
کز نیستان تا مرا ببریده اند — از نفیرم مرد و زن نالیده اند

و همچنان حکایت کنند که شخصی آزادانه می زیست و متصل مسکن چاهی
عمیق داشت و ماری زهرناک در قعر آنچاه بود بخواهش ایزد
بیچون روزی آنکس بچاه افتاد چون از خوف جان دست و پای
میزد دست آن بشاخی که در دیوار چاه روئیده بود رسید آنرا

محکم گرفت و دو موش بیخ آنشاخ ابدندان قطع میکرد و بالای آنچاه درختی بود که مگس شهد خانه بر آن داشتی و زانخانه قطره شهد میچکید و بزبان آنشخص میرسید آنکس غافل از مال کار بلذت نوش شهد از خوف چاه و خطر نیش مار جان بیاسود که وید به قعر چاه نید اخت چون در اصل بیخ شاخ استوار نبود باندک زمان از پای افکنده گشت و آنکس بچاه افتاد و بهمانگاه بنیش مار جان شیرین در داد تاویل آن چنانست که کنایه از شخص آزاد نفس انسانی است و چاه عمیق عبارت از دنیای دون و غرض از مار زهرناک اجل و دست افتادن بشاخ ایام عمر که ناپایدار است و دو موش عبارت از روز و شب که ایام عمر را قطع میکنند و چشیدن شهد لذات فانی پس مراد ازینچنین است که انسان در جهان نازان بعمر ناپایدار بحصول لذات جسمانی که بقا نشاید از

مرگ خویش غافل مانده خیال محال کار میکنند و نیز گویند که راجه
پربخیت گاوی دید و عبارت ازان گاو دهرم است و چارپای
آن کنایه ازست و سوچ و دیا و تپ معنی ست حق و راستی
سوچ بمعنی طهارتست و دیا رحم را گویند و تپ بمعنی عبادت
و زهد یعنی هر کس که دهرم داشته باشد و هند و بود حق گوید
و راستی پسند د و همیشه مطهر و متورع ماند و رحم کند بر هر ذیحیات
و عبادت پروردگار کند و کسیکه متصف باین چهار صفت
باشد اهل دهرم آنرا گویند و همان کس بدهرم قایم و راسخ باشد
و نیز آورده اند که راجه پربخیت بدور خود کلجگ را پنج جای بخشید
اول مکانات زنهای قحبه دوم میخانه سوم قمار چهارم
زنا پنجم نخوت و غرض ازینست که درین پنج جای آثار کلجگ

یعنی بدی و گناه باشند پس شک نیست که حکایات پوران اکثر بر
تاویل اند چنانچه در احوال هندوستان و تحقیقات و توصیف
مذهب هنود در آئین اکبری ذکر است که آنچه زبان زد
روزگار است که هندو ایزد بیهمال را انباز گیرد فروغ راستی ندارد
خدا پرستی و وحدت گزینی اینطایفه دلنشین آمد و گوکه شورشش
فرونشیند و آویزه درونی و برونی باشتی گراید و خارستان
مخالفت و دشمنی چمن زار دوستی گردد چونکه هر یک آئین
خود را حق پنداشته بدل شکری دیگر ایزدی بندگان همت
بست و خون بخاک آمیختن و آبروی ریختن غازه دینداری
شده اگر لختی چشم دل را بینائی بودی در چنین آشوبگاه
بی تمیزی هر کسی بخود درماندی و از سوگواری خویش بکار

دیگر پرداختی و در ترجمه اینکهست از کلام شاهزاده بی اندوه
دارا شکوه است که اکثر کتب تصوف بنظر درآورده مگر تشنگی
طلب توحید که بحریست بی نهایت دمبدم زیاده میشد و
مسئله های دقیق بخاطر میرسید که حل آن جز کلام الهی امکان نداشت
و چون قران مجید و فرقان کریم اکثری مرموز است و دانندگان آن
کمیاب خواستکه جمیع کتب سماوی بنظر در آرد چنانچه نظر بر توریت و انجیل
و زبور و دیگر صحف انداخت اما بیان توحید دران هم مجمل و
مرموز بود در پی آن شد که از چه جهت در هندوستان وحدت
عیان گفتگوی توحید بسیار است و علمهای طایفه قدیم هند را به
وحدت انکاری صرف گفتاری نیست بلکه پایه اعتبار است
برخلاف اینوقت که خود را علمای قرار داده اند و در پی قتل و آزار

و تکفیر و انکار خدا شناسان و موحدان افتاده رهزنان راه خدا اند

چنانچه بعد از تحقیق بسیار معلوم شد که درمیان قوم هنود

چار کتاب آسمانی که رگ بید و ججر بید و شام بید و اتهربن باشد

بر انبیای آنوقت بر جمیع احکام ظاهر شده و ایمعنی از

همین کتابها ظاهر است و خلاصه جمیع اسرار سلوک و توحید

دران درج است وانرا اپنکهت می نامند چون نظر بر اصل

وحدت ذات بود خواست که این اپنکهت ها را که گنج توحید

بود بزبان فارسی در آورد و لفظ اپنکهت در سنسکرت بمعنی

اسرار پوشیدنی است لهذا این جماعه آنرا از اهل اسلام

و کسان دیگر ادیان بلکه از بعض اقوام هنود پوشیده دارند و

منتهای مطلب جمیع اولیاء الله است در سنه ۱۰۶ هجری بمعرض ترجمه

نموده وهر مشکلی وهر سخنی که میخواست ونمی یافت ازین کتاب
قدیم که بی شک وشبه اولین کتب سماوی وسرچشمه تحقیق
وبحر توحید است ومطابق قرآن مجید بلکه تفسیر آنست صریحا یافته چون
ظاهر میشود که این آیه بینه درحق این کتاب قدیمست که
وانه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون
تنزیل من رب العالمین یعنی قرآن کریم در کتابیست که
آن کتاب پنهانست واورا ادراک نمیکنند مگر ولی که مطهر باشد
واین نازل شده است از پروردگار عالمیان واز لفظ مکنون
صریح معلوم میشود که این آیه درحق توریت وانجیل وزبور نیست چراکه
آن پوشیده نیستند واز لفظ تنزیل چنین ظاهر میشود که درحق
لوح محفوظ هم نیست چون اینکه هست که بمعنی سرپوشیده نیست اصلا

این کتابست و معنی آیتهای قران مجید بعینه دران یافته شود
پس بتحقیق پیوست که کتاب مکنون این کتاب قدیم باشد که آن
اپنکهت است اینست کلام دارا شکوه و از عرفاء و علماء کرام
اهل اسلام میرزا مظهر جانجانان در ملفوظات خود میگوید که
آنچه از کتب قدیم اهل هند معلوم میشود اینست که رحمت الهیه
در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد
کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد و مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار
ماضی و مستقبل است بتوسطی ملکی برهما نام که آله و جارحه ایجاد
عالمست فرستاده و جمیع فرق ایشان در توحید باریتعالی اتفاق
دارند و عالم را حادث و مخلوق میدانند و اقرار بفناء عالم و جزای
اعمال نیک و بد و حشر و حساب دارند و در علوم عقلی و نقلی

وریاضات و مجاهدات اینها راید طولی و عقلاء اینها وقت
آدمی را چهار حصه قرار داده حصه اول در تحصیل علوم و دوم در تحصیل
معاش و اولاد و سوم در تحصیل اعمال و تصفیه نفس و چهارم در شوق
انقطاع و تجرد که غایت کمال نوع انسانی ست و نجات کبری
که آنرا مهامکت خوانند بران موقوفست صرف می نمایند و قواعد
وضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس مبرهن است که عقیده
صحیح هنود بر توحید ذات و وحدت وجودی حضرت باری ست
و هنود فرقه موحده اند و نزد ایشان وجود حضرت باری بهر جا و
هر مکان محیط است و هیچ ذره از ممکنات از و خالی نباشد و
در دل خود و در زمین و آتش و آب و آفتاب و جهات و
هیکل او تار هرچه خواهند تصور آن ذات صمد نموده پرستش و عبادت می نمایند

اعتراض اول هنود ایرد هیمال را انبار گیرند لهذا مشرک اند جواب

دعوی مدعی هر آئینه از پیرایهٔ صدق معرا و از دیار تحقیق بصد

فرسخ رانده است که وجهی در شاستر و دهرم هنود از دو بودن خدا

و شرک ذات باریتعالی ذکری نیست بلکه توحید ذات پروردگار

عز اسمه چنانکه در دین هنود است در دیگر مذاهب نیست چنانچه در

کلام آسمانی که بید است توحید ذات حضرت پروردگار ثابت و

همچنان در نیا شاستر که عبارت از حکمت الهی و طبعی است و

بیدانت شاستر که علم تصوف است توحید ذات صدها دلایل نوشته

اند بلکه کتابی مسمی به ادویت سدی محض در اثبات توحید ذات

و ابطال شرک و دوئی تصنیف است و این کتاب مبنے بر قواعد حکمت

الهیه و تصوف باشد که صدها دلیل عقلیه برین قایم کرده اند مگر

فهم آنرا فکر ثاقب و عقل متین باید پس اگر کسی را دیدهٔ دل بینا بود داند

که این فرقه یزدان پرست بتوحید ذات از همه ادیان گوی سبقت

ربوده اند و ماسوای ذات حضرت آن نمود جهانرا همه نابود مانند

اشیای مافی خواب پندارند و بجز توحید ذات هیچ سخن روا ندارند

एकमेवाद्वितीयं ब्रह्म

چنانچه شرتی بید میفرماید

که بنیاد علم تصوف برین است و معنی آن چنین که تحقیق خدا واحد است

ولاشریک و همچنان در نیاشاستر و صفات ربانی سهه کیا یعنی

شما نوشته اند که آن احدیت است و در شری بهاگوت بیاس حکیم میفرماید

एकोदेवः सर्वभूतेषु गूढः साक्षी चेताः केवलो

निर्गुणश्च यः सर्वज्ञः सर्वशक्तिर्नित्यस्तं स

र्वेशं चेतसैवावलम्बे

که ترجمه او اینست که واحد است پروردگار رود در هستی ظهور او است

وشاهد یعنی ناظر همه حالات ومنزه ومتعالی است وفاعل مختار

وقادر است اعتراض دوم بدین هنود خدا بدو قسم است نرگن

وسرگن وازجنبش مایا سه گن ظاهر می باشد رج یعنی قوت بهیمیه ست یعنی

قوت عقلیه وتم یعنی قوت غضبیه واز ان سه قوت سه خدا

می باشد جواب مصنف وهمراهیان او بسیار نادانی اند چراکه زنهار

لفظ سرگن در شاستر جایی نیست وغلط صریحست مگر لفظ

سگن هست شخصی که از لفظ خبر نباشد معنی آن چه خواهد فهمید

اما گوییم که در دین هنود بذات باریتعالی که منزه ومتعالی از جسم

وجسمانی است هرگز قسم وانقسام راه نیابد وذات آن واجب

وواحد ولاشریک وقدیم ومحیط هرشی وعلم وقدرت آن غیر

ذات حضرت آنست چنانچه شرقی های بید همین میفرمایند پس
نمیدانم که معترض از کجا دو خدا مقرر کرده اعتراض میسازند و آنکه
از نرگن و سگن روا نیست البته ارباب تصوف این دو هم
اعتبارات برای معرفت توحید بذات واحد کرده اند نرگن یعنی ذات
منزه الصفات و سگن متشبه الصفات چنانچه صوفیه اسلامیه هم
همینطور میفرمایند یعنی پادشاهی که چون عدل کرد عادل باشد
چون شجاعت کرد شجاع پس دو جسم بودن پادشاه دریں
شرط نیست همینطور صوفیه هنود برای معرفت حقیقی اعتبارات
فرض کرده اند و در نرگن و سگن صرف تفاوت اعتباری با عتبار
صفات در ذات واحد بنظر تعین اراده در آفرینش و خالق
بودنست ورنه همان ذات واحدست چنانچه بحر مواج توحید

گورو نانک صاحب میفرمایند نرگن آپ سرگن ہی سوئی

کلا دہارجن سگلی موہی و آنکه معنی رج دست وتم قوت بہمی و

عقلی وغضبی قول مصنف است ہمی پوچ وکج فہمی مصنف وہم ایبان

اوست که ہرگز معنی لفظی نفہمیده تا باعتراض آن چه رسد حالانکه

معنی رج قدرت آفرینش وست قوت پرورش وقیام است

وتم قدرت فنا ورنه قوت بہمی وغضبی که بنظر مصنف است

تعلق بجسد است واین درست نباشد وبرہما عبارت از

موکل آفرینش وبشن موکل پرورش ومہادیو موکل فنا ست

چنانچه جبرئیل ومیکائیل واسرافیل که اسلامیه در کتب خود بران

قایل اند عبارت ازین است وشاہزاده والا پژوه دارا شکوه

در ترجمه اوپنکھت ہا ہم بدین ذکر فرموده ودر کتب شاستر است

که در قیامت کبری یعنی مهاپرلی هر سه موکل مذکور نابود شوند

پس خدا نتواند بود اعتراض سوم هنود خدا را پنگری دانند وصورتی

از سنگ یا چوب ساخته بمعابد دارند وعبادت او کنند وخدای خویش

انگارند که بت پرستی عبارت ازین است جواب چنین است

که بدین هنود خدا از جسم وجسد پاکست لهذا نراکار جوتی

سروپ میگویند یعنی بی جسم وعین نور وصفات نت کرتی و

نت اچهیا ونت گیان درو باشد یعنی فعل وارادہ وعلم آن قدیم

باشد وصفات حضرت آنچنین ذات آن باشند وذات آن

منزه ومتعالی واز گفت وخیال برتر باشد چنانچه بید میفرماید

अणोरणीयान्महतोमहीयान्

معنی آن اینست که باریکتر است از باریکیها وبزرگتر است از همه

بزرگی ها و نیز شرتی دیگر میفرماید که بیاپک یعنی محیط هر شی باشد و هیچ اثری از و خالی نباشد و سرب سکتی مان یعنی قادر هر فعل که خواهد است کرتم و کرتم و انهاکرتم در شان اوست یعنی هرچه خواهد آن کند و آنکه پیکری از چوب یا سنگ در عبادت بکار آرند هرگز از ذات بیچون نیست و نباشد بلکه از پیغمبران اعنی اوتارهای اینفرقه که وسیله نجات آدمی باشد و این همه برای جمع قلب است گویند که اگر احدی بمنزل خالی بنا بر عبادت الهی بمراد جمع حواس و دل رود چون خانه خالی بر یابد حیرت بران مستولی گردد و بر جمع کردن قلب توانا نباشد بهتر است که نخست با وتارها که وسیله جلیله رستکاری اند خیال بر بندد تا حیرت برو راه نیابد و از ان استمداد و استدعا خواهد تا قابل و سزاوار معرفت

الٰہی گردد و بوسیلۂ آن بر جمع آوری قلب قادر باشد و نور معرفت
درو حاصل گردد چنانچه بینندہ ہلال را گویند کہ ببین قمر بر شاخ
درختی یا بر بام بنظر می آید حالانکه قمر بر فلک است و بدیدن
سمت آن مرادی حاصل گردد ہمچنان در پرستش پیکری و تارہا
فایدہ معرفت الٰہی حاصل گردد چنانچہ عارفان اسلامیہ ہم
در عبادت تصور صورت مرشد کنند و عوام اسلامیہ از خانقاہہا
و مراقد اولیا استمداد و حاجات خواہند و زیارت آنرا عبادت
دانند و اہل التشیع در عبادت تعظیم بہ تابوت یعنی پیکر روضہ
امام صاحب بکار می آرند و اہل بودھ مثل ہنود پرستش امثال
و پیکر کنند و از عیسائی رومن کتھلک پیکر حضرت عیسی و حضرت
مریم را پرستش کنند پس تحقیق شد کہ منشا ہمہ ادیان بالاتفاق

در بت پرستی هست و مآل همه واحد است و آنکه ذکر از پیکر بشنود و بهیاد
و بهرهاست تا دل آن در بشن و برهم او تر پوران فارد بهیاک
جهل و بکم آمده اینست که از چهار سر برهما چهار بید مراد داریم
و ظرفی پر آب که بدست آن قدسی پیکر گفته اند عبارت
ازین عالم عنصری است و چهار دست بشن جی اشاره بچهار
طرف عالم است و کوستپ منی یعنی جواهر جهانتاب که
در گلوشان برگویند مراد از آفتاب است و بودن گرڑ نام
جانوری زیر سواری آن قدسی پیکر رمزیست از دل
انسان که محل انوار الهی است و همچنان از پنج سر مهادیو
پنج عنصر و از سه چشم انوار ثلاثه ماه و خورشید و آتش مراد
است چنانچه شلوک آن پوران سنداً می نگارم

विसुधर्मोत्तरे ऽध्याये ४२

वज्र उवाच

रूपगंधरसैर्हीनः शब्दस्पर्शविवर्जितः पुरु

षस्तवया प्रोक्तस्तस्य रूपमिदं कथं ॥१॥ मार्कंडेय

उवाच ॥ प्रकृतिर्विकृतिश्चैव द्वे रूपे परमात्मनः अ

लक्षितस्य तद्रूपं प्रकृतिः सा प्रकीर्तिता ॥२॥ साका

राविकृतिर्ज्ञेया तस्य सर्वं जगत्स्मृतं ॥ पूजाध्यानादि

कं सर्वं साकारस्यैव शक्यते ॥३॥

अध्याय ४२

ऋग्वेदः पूर्ववदनं यजुर्वेदस्तु दक्षिणं सामवेदः प-

श्चिमं स्यादाथर्वणमथोत्तरं ॥८॥ ये वेदास्ते मुखानि स्यु

श्च तस्तो बाहवो दिशः ॥ आपप्रजगत्सर्वं स्थावरं जं

गमं तथा ॥९॥ ताश्च धारयते ब्रह्मा तेन हस्ते कमंडलुः

अक्षमालाविनिर्दिष्टा कालस्तुअस्याःकरे ॥ १० ॥

कालरूपःसभगवान्नियन्ताभूतभावनः विमर्शिव

त्समाख्यातं कौस्तुभंविमलंहरिः ॥ ३ ॥ मनस्तुगरुडो

ज्ञेयः सर्वभूतशरीरगं तस्माच्छीघ्रतरंनास्ति

तथैवबलवत्तरं ॥ ४ ॥ अध्याये ॥ ४२ ॥

सद्योजातंवामदेव मघोरंचमहाभुज तथा-

तत्पुरुषंज्ञेय मीशानंपंचमंमुखं ॥ १ ॥ सद्यो

जातंमहीप्रोक्ता वामदेवंतथाजलं तेजस्त्व

घोरंविख्यातं वायुस्तत्पुरुषंमतं ॥ २ ॥ ईशानं

चतथाकाश मूर्ध्वस्थंपंचमंमुखं नेत्राणि-

त्रीणितस्याङ्गः सोमसूर्यहुताशनान् ॥ ३ ॥

اعتراض چهارم در مهابیارات درج است که برهما و بشن
مهادیو بخانه اتری رکهی رفته بزوجه اش گفتند که عریان
شده نان بده عورت رکهی که پاکدامن و عفیفه بود به غضب
در شد و بدعا او هرسه طفل شدند اینچه خدایت است

جواب در علم فصاحت و بلاغت شاستر افصح کلامی است
که جهت واجهت لکهنان در و باشد یعنی استعاره واجهت
لکهنا آنرا گویند که جزوی معنی کلام ازان محذوف کرده
شود و علت غائی قایم داشته آید چنانچه درینجای بطرز
فصاحت علم شاستر عبارت رفتن برهما و بشن و مهادیو و
گفتن ایشان حذف باشد و علت غائی ازان که در شان
محامد پاکدامنی و عفت زنهای عفیفه است که گویا دعای

آن چنان موکل ها طفل یعنی معصوم و پاک واگردد تا ازان
درجه پاکدامنی و عفت عورت متحقق باشد و لفظ عریانی تاویل آست
از کشف و خرق عادات اعتراض پنجم از کارتک مهاتم که در پدم
پوران نسبت یافته میشود که روزی اندر بلاقات مهادیو رفته چون او را
نشناخت بشوخی نشانش پرسید و از غضب مهادیو آتشی
فرا گرفته از و جلندهر نام عفریتی بوجود آمده با دیوتا ها بجنگ
پیوست و بشن بخانه اش پیش برندا نام زوجه او رفته
از دعای بدش سنگ شد و زن مسطور هم خود را بسوخت
و از خاکش درخت تلسی بروئید که هندوان برگش را به
پوجا شالگرام بکار میبرند جواب چون پیشتر گذارده آمد که
سخن بر وهان شاستر بسا نغز گفتار ها استعاره و تاویل

وا مینمایند لهذا در ینمقام از اندرد ل که فرمانروای بدنست
مراد دارند و از مهادیو مراد نفس انسانی است و آتش
برافروختن کنایه از اشتعال حرص باشد و جلندهر عبارت
از نفس اماره که بر دیوتاها یعنی قوای باطنی غالب آمد
و بشن که عبارت از علم حقیقی است یعنی گیان از برنده
یعنی عقل حقیقی استمداد کرده بر اکتساب فضایل روحانی
ظفریاب گشت و سنگ شدن لشن کنایه از درگیان
یعنی علم الیقین و سوختن برنده از افروختن شعله عرفان
یعنی هر که بدین منزلت رسد به نهایت مدارج سعادت
رسیده باشد و در مشاهده جمال مقدس علویات که عبارت
ازان حکمت حقیقی است مقصور گردد اعتراض ششم

در شو پران مینویسد که از گل کمل که از ناف بشن بظهور آمد
برهما بشهود رسید و خالق خود را نشناخته متعجب ماند درین اثنا
از غیب لنگ یعنی آلتی ظاهر شد که برهما و بشن تا ده هزار
سال معرفت انتهای آن دویدند و بکنهش نرسیدند
پس اینچه کلامست جواب معترض از جهالت خود معنی
لنگ نشناخته لفظ لنگ درینجا مراد از آثار و نشانست چنانچه
در وامن پوران در ذکر گنگچهتر مهاتم درج است که دیوتاها
جمع شده لنگ سرستی ندی که نام دریائیست معین
کردند چنانچه اشلوک آن پوران سند اینکارم

अस्मिनतत्सन्निधौलिंगदेवदेवस्यशूलिनः उमाचलिं
गरूपेणहरपार्श्वंनमुंचति ॥१॥ वटस्यपूर्वदिग्भागेवि
श्वकर्मकृतंमहत् तत्रैवलिंगरूपेणस्थितादेवीसरस्वती

قیاس باید کرد که اگر از لنگ آلت مراد بودی معین نمودن لنگ دریا چه معنی داشتی پس معنی لنگ آثار و نشان آست نه آلت که مصنف وهم اهیانش در خانه خود خیال کرده وهم لنگ شریر باصطلاح صوفیه هنود جسم لطیف که از خواهش و حواس عشره و نفس تعین گرفته است باشد چنانچه در پوجا مهادیو اول لنگ نیاس یعنی خیال سر و چشم و گوش وغیره دران میکنند و باز به پوجا می پردازند پس درینمقام مراد از شبیه و پیکریست که از دریافت معانی منترها یعنی وظایف پوجای شو لنگ بخوبی ثابت می باشد اعتراض هفتم بیدانت شاستر که بقول

هندوان از همه شاستر افضل است دران نوشته که چون
اودیا یعنی نادانی بذات الهی پیوست مخلوقات پیدا گشت
معاذ الله اینچه کلام است جواب که در بیدانت شاستر
ظهور اودیا یعنی جهل در نفس انسانی نوشته اند نه بذات
حضرت حق و مایا به اصطلاح این طبقه عبارت از خواهش
و ارادت الله است و گویند که فاعل حقیقی قدیم بالذات است
و چون مایا یعنی تعین اراده بذات صمد تعلق گرفت آفرینش عالم
گشت و این کلام نهایت باریک و دقیق است و هیچ
نقص درین راه نیابد و حکما را برین اتفاق است
بقول
از نکته باریک تر زموی اینجاست
هر که
سر تراشد قلندری داند
اعتراض هشتم در سانکهه

شاستر آفرینش عالم از خدا نیست بلکه از پرکرتی و پورکهه است
جواب معترض از قواعد علم شاستر بالکل بی علم است و
الفاظ چند از زبان عوام شنیده بدانکه در سانکهه شاستر
آفرینش از پرکرتی و پورکهه نوشته اند پرکرتی عبارت
از طبیعت کلی است و پورکهه غرض از فاعل حقیقی یعنی خدا
پس همین مذهب حکماست و اعتراض دخلی درین نیست
و اینقول سانکهه شاستر مبنی بر اصول علوم اعلی است و
بیک لفظ شنیدن از زبان کسی چه طور نقص میشود که تا انسان
تحصیل علوم عالیه مانند بیاکرن که عبارت از صرف و نحو
شاستری است والبته اگر شخص کامل هر اولت کند تا بیست
سال تحصیل نماید و بعدش نیا شاستر که عبارت از منطق و

مناظره و حکمت طبعی و الهی است و هر یک کتاب از ان ادق و
مشکلتر است که بیک دعوی صدها دلیل و حجت خواندن افتد
هر آئینه درسی سال کما حقه تحصیل شود بعده سزاوار فهمیدن معانی
بیدانت شاستر و سانکهه شاستر و میمانسه گردد نمیدانم که شخص
مجهول که از صحیح و غلط بودن لفظ شاستر بی خبر است
چنانچه لفظ سگن را سرگن می نویسید نه تنها اینکه بلکه در علوم
عربیم مهارتی ندارد چه طور اعتراض میکند و این
تحریر سانکهه شاستر مبنی بر قواعد حکمت است زیرا که از فاعل
واحد بجز شئ واحد صادر نمیباشد پس بودن پرکرتی ضرور
گردید که حکما آنرا عقل اول یاد کرده اند و صوفیه عشق الهی
نامش نهاده و فلسفه طبیعت کلی و ارباب بیدانت شاستر

مایا و صاحبان سانکهه شاستر پرکرتی یاد کرده اند الواحد لا
یصدر عنه الا الواحد اعتراض هم در میمانسه شاستر خدا خالق
نیست بلکه پیدایش عالم از اعمال است و نزد بعضی آفرینش
عالم از زمانه است که آنرا کال گویند و نزد بعضی از سبهاو
یعنی خاصیت خلاصه ازین مترشح گردید که در شاستر هنود
خدا تعالی خالق نیست اگر هست معطل و بیکار میدانند
و نمیشناسند که اگر خدا معطل باشد این جهان که دارد و از روی
دین مسلمانان صفات حضرت پروردگار مبرهن اند خلاف
دین هنود جواب اگرچه اعتراض هذا آثار است لیکن
مینویسیم که میمانسه شاستر مبنی بر دو فن است فن اول
در پورب میمانسه که مصنف آن حکیم جیمنی شاگرد بیاس حکیم است

وفن ثانی آن اوترمیمانسه که مصنف آن خود سری بهاسین جیست

چنانچه در طب دو فن اند علمی و عملی و فن علمی اگرچه بنظر تسهیل

علاج تصنیف است اما بجز تشریح بدن از طریق علاج

دران ذکر نیست و در فن عملی خاص ذکر طریق علاج و

مداوا مرض است همچنان در پورب میمانسه که فن اول

است ذکر از اعمال نیک مانند خیرات و مبرات و تقوی

و جگ یعنی قربانیهاست و این بنا بر پاک بودن از آلایش

لذات نفسانی است بقول از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم بروید جو ز جو میگوییم که هر قسم انسان عمل میکند

نتیجه آن می یابد و دنیا مزرعه آخرت است و در اوترمیمانسه که

فن ثانی است ذکر معرفت الهی و توحید حضرت نامتناهی است

هر کس که نخست به اعمال نیک نگراید مستحق سزاوار شناسائی

الهی نگردد پس درین قصوری راه ندهد چنانچه سوتر اول

سار یرک بیاش که در اوتر میمانسه از تصنیف حکیم بیاس است

अथातो ब्रह्मजिज्ञासा

می نگارم

که معنی آن اینست که چون از احکام پورب میمانسه مانند طهارات

وغیرات و مرات فارغ شدید تلاش کنید برای معرفت

जन्माद्यस्ययतः

الهی و همچنان سوتر دوم است

که معنی آن چنین است خدا آنست که آفرید و پرورید شما را

و نیز شرتی بید میفرماید

यतोवा इमानि भूतानि जायंते येन जातानि जीवं

तियत्प्रयंत्यभि संविशंति ॥

معنی آن اینست ازانکه عالم بیدا شده و پرورش می یابد
و قرار گرفته است و مال کار رجوع بان می کند معرفت
آن کنید حالا از معترض سوال میکنم که در میمانسه شاستر
اگر پروردکار خالق نیست پس این کلام میمانسه از بهر چیست
و صریح اعتراض معترض باطل است و انکه معترض از معطل
بودن خدا بدین هندوان و سعادت و نحوست دیدن
از جزا اعمال خویش و بدین مسلمانان از فاعل مختار
بودن باریتعالی مینوید آفرین بر چنین گفتن او که از
چند در چند نقص در عادل بودن حضرت ایزد بیچون
صادر میشوند اول اینکه اگر جزای اعمال نیست پس خدا
که یکے را مفلس ساخت و دیگری را پادشاه کمال ظلم و جبر

در ذات خالق راه دهد که آنرا در شاستر و کهم دوش گویند و همچنان یکی را مریض و کور مادر زاد پیدا کرده و دیگری را صحیح و تندرست اگر مکافات نیست پس خدا بقول مسلمانان عجب بی انصاف و جابر است که بی سبب یکی را فائده بخشیده و دیگری را بیگناه بعقوبت گرفتار گردد و قباحت ثانی اینکه نتیجه عمل ناکرده حاصل شدن و مکافات اعمال کرده ضایع بودن ازین ثابت میشود که اکرت پهپاگم وکرتی ناش آنرا میگویند و ازین کدام نقص بیشتر است و بدین هنود خدا عالم و عادل و رحیم است بی گناه و معصوم اصلا کسی را گرفتار عقوبت و رنج نمیفرماید بلکه خیر و شر هرچه به انسان میرسد نتیجه اعمالست چونکه اعمال که بهندی آنرا

کرم نامند چرا اند یعنی ذی روح نیستند لهذا از خود هیچ اثر نمیتوانند بخشید و از جانب فاعل حقیقی نتیجه اعمال بهر کس حاصل میشود لهذا و به سنسکرت کرم پهل داتا پروردگار را گویند ما ها عقل درست باید تا این مقاصد اعلی بفهم در آید اعتراض دهم بدین هندوان نوشته است که اگر شخصی باغی و متکبر سرکشی مینماید و به دیوتاها آزار میرساند خدا تعالی شکلی اختیار میکند و به جسمیت در اید بنابرین اورا اوتار میخوانند چنانچه بقول بعضی بیست و چهار مرتبه خدا تعالی جسم اختیار نموده جواب چونکه علم شاستر مبنی بر اصول توحید است و هنود فرقه موحده در شاستر بیان وحدت وجود ذات باریست و منشاء این علم بزرگ چنین است که جمیع اشیای پرتو ذات ایزدی اند

قطع نظر از این اوتارهای مشهوره پرتو ذات
بشن اند و غرض اینطایفه این نیست که همان روح یک
اوتار بعد از قطع تعلق جسد به بدن دیگر گراید یعنی روح
جناب سری رام به جناب سری کرشن جی پیوست بلکه
نفوس متعدده از بشن که مبداء کل است فایض میشوند
چنانچه این کلام براین دلیلست که بقول شاستر پرسرام
یکی از پرتو ذات بشن است یعنی موکل آفرینش و در حالیکه
اوتار شری رام بظهور آمد بمن بکیش پاک از شمردن اوتارها
متعدده نقصی وارد نمیشود بلکه عین مدعای وحدت
حقیقی است اما عقل سلیم باید که بمعانی دقیقه رسد
وحق از باطل شناسد و صاحب دبستان اینمعنی را

به بسط بیان نموده مگر معترض از زبان فارسی هم خبری ندارد
تا بمور شاستر چه رسد چنانچه صاحب کتاب ارشد ویشنو
این انوش میگوید که چنانکه نزد صوفیه مقرر است که عقل اول
علم الله است و نفس کل حیات الله و صفات ایزد متعال
در یک مقام متمیز میگردند همچنان از برهما خالقیت میخواهند
و آنکه گفته میشود که برهما پیر است پیری اشارت بکمال
اوست و از بشن صفت محبت میخواهند و نفس
کل مراد دارند در و آنی که از نفس فلک اول فایض شوند
اوتار گویند و انها را پرتو ذات بشن دانند پس یقین باید
دانست نفوسی که از نفس کل فایض شوند باصطلاح
شاستر اوتار اند یعنی بشن عبارت از نفس کل است

کما ان صوفیه حیات الله گفته چون قدم حیات صفت
حق است لاجرم نفوسی که از نفس کل که حیات
الله است فایض شوند به کمال ذاتی رسند چون از
ابدان وارهند با نفس کل که بیش است یکی شوند
فانتهی پس ازینجاست که این فرقه موحده ذات
حقیقی را محیط هر شئ دانند و به توحید ذات هزارها
دلایل بر گویند بقول حق جان جهانست و جهان جمله بدن
اجناس ملایکه حواس این تن اجرام عناصر و موالید اعضا
توحید همین است و دیگرها همه فن وآنکه معترض از خیال
واهی می نگارد که ظهور خدا به جسم حیوانات درست
نیست چراکه جسم حیوانی اول نطفه و مضغه شده در شکم

میماند وخون میخورد وبعد از تولد به خوردن ونوشیدن
وغیره پابند میشود ازین در الهیت نقص وارد میشود خصوص
چنین بحیوانات مثل خوک وغیره که کریه الشکل باشند
جواب که اوتار بودن برهم یعنی ذات الهی هرگز در شاستر
ننوشته بلکه از شش که موکل آفرینش است ظهور اوتار
نوشته اند چنانچه سباق نگارش وسیاق گذارش
یافت واوتارها هرگز از بطون مادر به در آمده اند بلکه
همچنان از قوه بفعل آمده اند چنانکه نرسنگه اوتار از ستون
خانه پیدا شدند وکچهه اوتار از ناقوس وسری کرشن مهاراج
در پهلو جنابه دیوکی چنانچه در برهم بیورت پورانست که
تولد سری کرشن مهاراج نبوده بلکه محض خیال شده که فرزند

تولد شده و وقت پیدا شدن جوان شانزده ساله بنظر بینایان در آمد

و چون سری بسدیو محدث کرد بصورت طفلی در آمدند و الهام

شد که به گوکل در خانه نند رسان لهذا آنرا ارباب شاستر

پراد ربها و گویند یعنی از پرده خفا بفعل آمدند اینست شلوک

ان پوران از کرشن کهند او یهای هفتم

गर्भे च वायुनाहृतो निर्लिप्तो भगवान्विभुः

हृत्वा च कोष्ठे देवक्याश्चयित्वानं च कारहृ

وانچه چهه و باراه اوتار گفته شده اند اشارت بد انست که

جمیع اشیاء پرتو ذات ایزد تعالی اند و نقصی ازین لازم

نمی آید چنانچه صاحب دبستان میگوید که صوفی و متکلم بحث

کردند متکلم گفت بیزارم از خدائیکه در خوک و غیره ظهور کند

صوفی ناسخ داو تبرا نمودم از ایزدی که در حیوانات ظهورش
نیست یعنی چون ظهورش در حیوانات نیست محیط نیست
ناقص نارساست و ازین کمال نقص بذات او راه یابد
معترض را اگر عقل درست بودی چنین واهی نگفتی که
مضاد عقل است چه اگر خدا محیط نیست ناقص است
پس در یک مکان خواهد بود و کسیکه مکان خواهد جسم است
به انقسام مکان انقسام مکین هم لازم آید پس خدا بزعم شما
جسم دارد و ناقص و نارسا سبحان الله اینچه نادانیست که واجب را
بصفات ممکن می شمارند قطع نظر ازین صاحب دبستان
می نویسد که مراد حکما ازین فرقه از مجمه رب آبست و کورم مراد
رب زمین و نرسنگه رب شجاعت قس علی هذا بقول

در هرچه دیده ام تو نمودار بوده ای نا نموده رخ توچه بسیار بوده

وآنکه معترض و حامیان خام طبع از اوتار بودن جناب کرشن

مهاراج شک کرده است ظاهر که در احادیث پیغمبر مسلمانان

حدیث صحیح در پیغمبر بودن آن ذات قدسی آمده است و در

فتوحات مکی درج و آن این است وکان فی الهند نبیاً

اسود اللون اسمه کاهن و ازین ثابت که معترض و حامی او

بر قول و کلام پیغمبر خویش هم اعتبار ندارند آنکه معترض در

تحفة الهند پیکری سری جگناتهه را موسوم به بوده اوتار

نگاشته و از اصل معنی خبری نداشته میگویم که شبیه جگناتهه

و مندر انجا طیار کرده راجه اندر دمن است چنانچه در کتاب

آئین اکبری هم ازین ذکر کرده مگر معترض طوریکه از علم

شاستر جاہل مطلق است ہمانطور از فارسی ہم خیلی بی بہرہ
و بی خبر اگرچہ در پورانہا ذکر آن مشروحاً درج است اما
در آئین اکبری ترجمہ آن اینست کہ بر ساحل دریای شور
معبد جگناتھ درو پیکر سری کرشن مہاراج از صندل
ساختہ اند گویند کہ راجہ اندر دمن مرزبان نیلگر پربت
دانشور برہمنی را گزیدن سرزمین برای شہر آبادی فرستاد
او بتکاپو و پژوہش درآمدہ کنار دریای شور گزین جای
یافت و را بدیگر جاہا می سنجید ناگاہ زاغی را دید کہ بدریا در شد
و تن شوی کردہ نیایش گری نمود برہمن از کار کرد او بہ شگفت
در ماند چون زبان جانوران میدانست از حال پرسش نمود او
پاسخ داد کہ من از گروہ دیوتا بودم نفرین ریاضت گری مرا بدین

پیکر آورده یکی از رهنمونان گفت که ایزد جهان آفرین درانیجا
نظری خاص دارد هر که چندی درین سرزمین بسر بر دو دل
الهی پرستش روی دل آورد زود بمراد گراید برهمن ازین
قصه راجه را آگهی داد بزرگ شهری آباد شد جای خاص را
عبادتگاه ساخت راجه شبی دادگری نموده بر بستر
نیایش گری برآسود شنید که فلان روز بر ساحل دریا چشم
انتظار کشا چوبی بد رازی پنجاه و دو انگشت و عرض
یکنیم دست خواهد آمد بر گیر و بتخانه نهفته هفت روز نگاهدار
و بهر صورتیکه برآید در انجا نه داشته پرستش کن همچنان
راجه در بیداری یافت و آنرا بیاوری الهام جگناتهه
نام نهاده بزر و جواهر در گرفت نیایشگاه که و مه آمد فراوان

خرق عادات وکرامات ازو برگذارند کالا پہاڑ ملازم
سلیمان کرزانی چون برین وقت پر چہرہ دستی یافت آن
پیکر را در آتش انداخت نہ سوخت وپس در دریای سون
بسنگہا بستہ افگند و باب نرفت باز برآورده در انجا
گذاشت اینست عبارت آئین اکبری در ذکر صوبہ اودیسہ
پس ازین ہم ہمین است کہ مندر جگناتھہ از بودہ اوتار نیست
و اوتار مذکور قبل از گذشتن دو ہزار چہار صد سال ذکری
تقریبا بہ القای صوبہ بہار و گیا جی بعرصہ وجود آمدہ مخترع
مذہب بودہ وجین شد متحیرم از معترضان بیعلم کہ تعصب را
عین دینداری پندارند و از علم فارسی ہم خبری ندارند
اعتراض در دین مسلمانان فرشتگان نہ مردانند و نہ زن

وبکیش هنود فرشتگان مرد وعورت اند که انهارا دیوتا
ودیوی میگویند جواب اگر در دین مسلمانان فرشتگان
نه مرد اند ونه عورت پس مخنث خواهند بود از ینجاست
که مدح نادان بدتر از ذم وبه دهرم هنود چنان ثابت است
که دیوتا ها نفوس مجرده اند که باصطلاح حکما عقول گویند
وحکما عقل اول را آدم معنوی گفته پس باصطلاح شاستر
دیوتا ودیوی مراد همین است چنانچه اظهر من الشمس است
که بعلم عربی شمس را مونث سماعی گفته اند وبضمیر مونث
یاد میکنند پس ازین لازم نمی آید که شمس عورت باشد
همچنین مراد از دیوتا هاست وماسوای این دیوی مراد
از شکتی یعنی قدرت است چنانچه از سرستی قوت عاقله

مراد دارند ودر ملک کشمیر که مردم عقیل وسریع الفهم اند
وعقل دران ملک بیشتر لهذا این ملک را مسکن سرستی
قرار داده اند نه اینکه سرستی عورت است ومولدش کشمیر
اعتراض ۵ از نا نمودن پر اشر رکهی بدختر ملاحان که ستونتی
نام داشت وپیدا شدن بیاس دیو بزوجیت گرفتن اندختر
راجه سنتن وصحبت بیاس دیو به عورت پسران او بحکم
ستونتی وتولد راجه پانڈو واولاد گرفتن کنتی زوجه او
از دیوتاها وبودن شوهر دروپتی پنج پانڈوان جواب
معترض هر هر فقره این حکایت ریش جنبانی کرده مگر نمیداند
که از عبارت شاستر یافته نمیشود پراشر رکهی با ستونتی
صحبت نموده چه اگر چنین بودی بکارت او زایل شدی

وآزار حمل کشیدی وپس از نهه ماه طفل زائیدی حالا که از کتب
شاستر صاف یافته میشود که بکارت او زایل نشده وهمان
زمان طفلک بیواسطه صلب پدر ورحم مادر بظهور آمده
در طرفة العین جوان شده بعبادت الهی سر بصحرا گرفت
ومخترع علم توحید وصاحب هزارها تصانیف گشت پس ظهور
هیچو امر از خوارق وکرامات پراشر رکهی است اگرچه بنظر
ظاهر بینان صورت پرست وجود هیچو امر از محالات مینماید
اما جائیکه ظهور حضرت عیسی علیه السلام ودیگر حضرات مانند حضرت
آدم چنانست اینمعنی هم از قدرت الهی بعید نیست چنانچه
در علم تاریخ عربیه مندرج که از بطن القواهم فرزندی پدید
از نور الهی پیدا گشت حکایات مریم اگر بشنوی

به انتقاع همچنان بگذری دردساتیر که صحیفه آسمانی ورمد هست
پارسیان هست ور صفحه ۱۲ خدا به زرتشت پیغمبر میفرماید که
برهمنی بیاس نام از هند آید پس داناکه بر زمین هندگم گسر
چنانست در دل او که نخست از تو پرسد که یزدان
چرا کننده دگر دگر نزدیک نیست در همه هستی گرفتگان
یعنی ایزد تعالی که بر همه چیز قادر است عقول را چرا وساطت
وجود موجودات گردانید و خود بی واسطه دیگر از بهر چه
نه آفرید بگو او را که یزدان کننده و سازنده همه چیزها ست
با این ذره و باره هستی بر فرشته سالار و سروشید دیگر
افزاری در میان نیست و دیگر از افزار باست یعنی
واسطه هست پس از صحیفه آسمانی مسطور ثابت شد که

برحکمت الهی و طبعی بطرزی دیگر وجوگ در طریق حبس نفس

واز علوم ریاضی انگروده ریاض سخن را نظارتی بی اندازه

بوده است چنانچه در علم حساب که آن پاٹهی گنت است یعنی

علم عدد و بیج گنت یعنی جبر مقابله که بانگریزی الجبرا نام

آنست بسا غرایب مضمون رالبسوق عبارت آورده

ودریکهاگنت اعنی علم مقادیر و هندسه همچو اقلیدس و از علم

هیئت که آنرا باصطلاح ایشان بهوگول وکهگول نامند

هجده سدهانت یعنی کتاب معتمد از زمان دراز در تصنیف اند

وشروح وحواشی آن بسیار وآنکه مصنفین دیگر تصنیف نموده

بسیارند چون سمراٹ سدهانت که مهاراجی سنگه سوای

درجی پور تصنیف کنانیده در فن احکام بسا احکام راست

برطرازند که آنرا بهلت شاستر نامند و آن نیز دو قسم باشد جانک
و تازک و در هر یک صد صد کتابست و بیتی شاستر یعنی علم
اداب الملوک و اخلاق مدنی و منزلی و درین بسیار کتاب اند
ارتهه شاستر یعنی علم معاش و سکینت شاستر که در فن
موسیقی است و مصنفان این فن گوی سبقت ربوده اند و جو
شاستر یعنی علم طب که دران نیز چند اقسام اند چون شاریرک
یعنی تشریح و غیره در معالجات و این از صد هزار
بیت افزونتر است و در ناموس اکبر که آنرا دهرم
شاستر گویند سمرتی ها شاستر اند و شروح و حواشی آن
بیشمار علی هذا القیاس بسیاری علوم نادره در شاستر اند
که بقالب گفت در نیاید و مبدء این همه علوم بید یعنی کتاب

صحت نامه کتاب مدینة التحقیق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱	نداشته	نداشته آید
ایضاً	۹	اسهل الدفه	اسهل الدفع
۸	۳	آداب الکوک	آداب الملوک
ایضاً	۴	ارتهه شاستر	وارتهه شاستر
۱۰	۹	اطراف جنوب	اطراف شمال
۱۱	۱	نهه	۹۰ ه
۱۳	۷	شصت جوان	شصت پنج جوان
۱۵	۹	بی نام نشانست	بی جسم و مکانست
۱۶	۵	سه صد و شصت روز	سه صد و شصت پنج روز
ایضاً	۴	مولوی معنوی است	مولوی معنوی
۱۷	۴	بیچون نجات	بیچون و طلب نجات
ایضاً	۴		سرمدی است
۱۹	۳	تب معنی	تب دس معنی
ایضاً	۳	ست و سوح	ست و سوچ
۲۰	۴	هر تاویل	مبنی بر تاویل
۲۵	۱	یدطوبی	یدطوبی است
ایضاً	۶	تصوف	تصوف هنود
۲۷	۱	اعتراض می سازند	اعتراض میسازد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۵	کہ	زیراکہ
ایضاً	۴	چنین انیت	چنین نیت
۳۲	۸	خیرت	حیرت
۳۷	۱۱	عفیفہ است	عفیفہ است عیان گردد
ایضاً	۳	پاکدمن	پاکدامن
۳۸	۱	پاک واگردد	پاک شدند
۳۹	۱۱	عبارت از انحکمت	عبارت از حکمت
۴۴	۸	فاعل	واحد
۴۵	۱	یاد کرده اند	گفته اند
۴۶	۲	وفن علمی	فن ست علمی
۴۷	۳	ساریکا پپاس	شاریکا بہاش
ایضاً	۶	خیرات مرات	خیرات مبرات
۵۱	۱۱	وصاحب دبستان	صاحب دبستان
۵۲	۸	دروازتی	دروازنی
ایضاً	۱۱	یعنی ششن عبارت	یعنی ششن کہ عبارت
ایضاً	۱۱	نفس کل است	از نفس کل است باشند
۵۳	۳	چون	و چون
ایضاً	۹	دیگر	دگر
۵۴	۴	کہ اوتار	اوتار
[illegible]	۵	بانقسام	و بانقسام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۷	۳	شک کرده ہست	شک کرده اند
۶۰	۷	سال ذکری	سال وکنزی
ایضاً	۹	مذہب بوده وجین	مذہب بوده وجین
۶۱	۱	انہان	انہا
۶۲	۵	بزوجیت گرفتن اندختر	وبزوجیت گرفتن اندختررا
ایضاً	۱۰	پراشر	که پراشر
۶۳	۳	زنان	زمان
ایضاً	۶	اگرچه	واگرچه
۶۴	۱	ہمچنان بگذری	ہمچنان بگروی
ایضاً	۳	پس	بس
۶۷	۱	که ماه را	ماه را
۶۹	۹	پورب	پورب
ایضاً	۱۰	امریکه برجنوبی	امریکه جنوبی
۷۱	۲	ہزار کتب	ہزارہا کتب
ایضاً	۹	سیزده کروڑ	از سیزده کروڑ
۷۲	۵	ممالک پورب	ممالک پورب
ایضاً	۶	مثل	مثل داکٹر میکس میلر
۷۳	۵	دارد	اصل وجود دارد
ایضاً	۹	او ہم کلام قدیم باید	کلام او ہم قدیم باید
۷	۸	پرتش	پرستش خدا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۵	معبود	معبود بی جان
۷۸	۶	مشهور	مستور
۸۰	۵	هرجاگذاشت	برجاگذاشت
۸۱	۷	واجب علته	واجب وعلته العلل
۸۴	۱	پرایت هی	پرایت هوی
ایضاً	۳	هنود است	هنود نموده است
۸۵	۸	درین	در هر یک شاستر
ایضاً	۸	چین	جین
۸۷	۸	ومردم	مردم
ایضاً	۱۰	مذهب میداند	مذاهب از امو فطرتی
ایضاً	۱۱	برتر	برتری
۸۸	۱۱	به ترغیب	وترغیب
۸۹	۱۰	مذاهبت هنود	مذهب هنود
ایضاً	۱۱	کرده	کرده اند
ایضاً	۱۱	ثابت شد	ازین ثابت
۹۰	۴	محمد	محمدی
۹۱	۲	که هندوان	هندوان
ایضاً	۳	هیچک	هیچک
ایضاً	۵	هرکس	که برهرکس
		مسول	مشمول

حضرت پروردگار صفت بیاسدیوجی فرموده بلکه زرتشت
پیغمبر را از دادن جواب عاجز دانسته الهام و تلقین فرمود
تا قابل و سزاوار دادن جواب بیاسدیوجی شده
وانکه از اولاد گرفتن کنتی زوجه راجه پاندو از دیوتاها
معترض گفته جای قیاس است که پسران کنتی بقول
شاستر که خود معترض بران قایلست که از دیوتاهاست و
دیوتاها روح مجرده و از عالم علوی پس علویان را با سفلی چه
نسبت و نیز در مارکنڈی پوران در جواب این شبهه آورده اند
چنانچه شلوک مارکنڈی پوران اینست

प्रजानामुपकारार्थं भूभारहरणाय च यदिंद्रदेहजं
तेजस्तन्मुमोच स्वयं वृषः ॥१॥ कुंत्यां जातो महातेजास्त-
तो जातो युधिष्ठिरः बलं मुमोच पवनस्तत्र भीमो व्यजाय
त ॥२॥

उत्पन्नोयममैमाद्यां शाक्रद्रूपोमहायुनी प्राकस्य-
वीर्यमेसैव जज्ञेपार्थोधनंजयः॥ ३॥ पंचयाभग
वानित्य मवतीर्णः शातक्रतु:॥

که پنج تن پاندوان فی الحقیقت یک شخص اند رست ورنه
در دهرم هنود زن را دو شوهر هرگز جایز نیست چه اگر میبود
سوای پاندوان دیگر کسی جای همچنین یافته می شد پس
یقین باید دانست که همچنین در شاستر امورات بسیار اند
که بجز رهنمونی عقل سلیم و بخت سعید بخیال نمیرسد
اعتراض ۱۶ گوتم عابدی بود و زوجه او اهلیا نام داشت
اندر برو عاشق شده باتفاق ماه نصف شب چون مرغ
صبح آوازی نمود عابد صبح دانسته بعزم غسل بدریای گنگ
شتافت و اندر فرصت یافته بخانه اش خزید و عابد از دریای

خبر یافت که هنوز شب بسیار است واپس آمده که ماه را که
نگهبان وار بدر نشسته بود مرگ شالا که هنوز داغ بر
قمر است زد واندر راد عای بد کرد جواب تاویل الحکایت
چنانست که اهلیا عبارت از طبیعت عابد است و اسمی
از لفظ اهلیا یافته چه معنی اهلیا در زبان سنسکرت غیر متحرکست یعنی طبیعت که
او به شهوات نفسانی حرکت میکرد و از اندر مراد نفس
اماره است و ماه اشاره به قوای شهوی و اوار نمودن
کنایه از مستولی شدن او واز گنگ مراد عقل است که
او را ازین آگاه کرد و پس آمدن عابد بخانه اشاره بهوش
آمدن اوست که چون بهوش آمد دریافت که قوت شهوی
دربان خانه است و نفس اماره به طبیعه او متفق شده

و از مرگ شالا مراد جامه پرهیزگاریست و بر قمر داغ شدن
یعنی طالبان شهوت را همیشه داغ رسوائی است و اندرا
دعا بد دادن کنایه برائیکه پیروان نفس شیطان از هزار
گونه عقوبات و ذلت بیشمار در پیش قاتهی و آنکه معترض
در فصل دوم کتاب خود در ذکر بودن قران کلام الهی
مینویسد منشی اندرمن در تحفة الاسلام جواب او بطور شایان
بیان کرده که راقم را تکرار آن بلحاظ دل آزاری اکثر احباب
تاقل است قول معترض بمقتضای عقل کتاب آسمانی
دران زبان باید بود که رواج او در عالم باشد و آن زبان
عربیست که قران بآنست جواب عاقل داند که کلام
الهی بدو صفت باید بود یا کلامی که در تمام عالم رواج دارد

واینقسم هیچ کلامی نیست ویا خاص کلامی که زبان هیچ ملک
نباشد بلکه از همه زبانها امتیاز داشته باشد چنانچه زبان عرب است
که بجز تحصیل سالها سال بکمال آن مشکل و زبان هیچ ملک نیست
پس لابد کلام الهی است مثل قران که زبان مردم عرب است
و در قران مجید اکثر اختلاف آیاتست که آنرا ناسخ و منسوخ
نام نهاده اند و در بید هرگز اختلاف نیست و آنکه قول
معترض است که کلام الهی چنان باید که در تمام عالم مشهور
و رواج پذیرد و همچنین قرانست جواب معترض بجانب
خود نشسته از تمام عالم خبر میدهد نمیداند که در اکثر بلاد یورپ
مانند امریکا جنوبی و شمالی و اکثر اطراف ملک ممالک چین
و سیاه کافران و سوای این ده اکثر اطراف هندوستان

نام مسلمانی و زبان عربی نیست اعتراض ۱۷ باید که کلام الهی
محفوظ ماند و بزور و تعدی مخالفان دین معدوم نشود
چنانچه مذهب اسلام است جواب معترض از سیر تواریخ بیخبر محض است
نمیداند که کتب شاستر تصنیف سنون بیشمار و دهور بسیار اند
چنانچه از پورانها و بقاعد علم نجوم و هیئت شاستر از سدها سنتها
صاف ظاهر است و درین مدت دراز اکثری مخالفان اینرا هم
ضد و عداوت نموده خصوص پادشاهان قهر او راسلامیه از تعصب
مذهبی بدین فرقه مرتاض هزارها ظلم و تعدی روا داشته مثل
ناصرالدین سبکتگین که در سنه یکهزار و هشت بکرمی بر مملکت
هندوستان تاخت آورده بسا بیگناهان مشرب قدیم هنود را
قتل کرده بنای تعصب و کینه درمیان گذاشت و بعد ازو

سلطان محمود غزنوی بارها تاخت و تاراج نموده مال و اسباب

مردم و هزار کتب شاستر بغارت برد و همچنین امیر تیمور گورگان

بر هند یار تاخت آورده تمام ملک را پایمال و ویران نمود و

حکم قضا مثال بر قتل عام بلاد هندوستان جاری فرمود و

خصوص هر دوار هزاران جان بیگناهان هنود را در ورطه فنا

انداخت مگر هزاران شکر و سپاس است که بحمایت ایزدی

هنوز این دهرم پاک آفتاب مثال آفاق گیر هست که کرورها

مردم بدین دین و کیش موجود اند که خاص در هندوستان

سیزده کرور متجاوز اند و باوصف دستبرد مخالفان دین محفوظ

مانده پس تعقل معترض دین ساخته خدا همین است چراکه

بدین محمدی تا حال چنین صدمه نرسیده و خطا بیان که عقیده

ایشان هم بدین هنود پیوند و زیاده از بیست کرور باشند

بقول استاد نظم هنوز آن ابر رحمت در فشانست

می و میخانه با مهر و نشانست سبحان الله چه فصاحت

عبارت و بلاغت مضمون شاستر است که اکنون

در اولکا جرمن که از ممالک یورپ است هم رواج عام

یافته و رونق تمام گرفته و علماء اکابر انگلک مثل که سر آمد

فضلای نامدار آن سرزمین میباشد در ترجمه رگ بید مینویسد

که رگ بید خبرهای راست از پیدایش عالم میدهد و دین

هنود پدر ما بلکه تمام عالم است و گایتری محض بر توحید الهی است

و هیچ زبان فصیح تر از شاستر نیست و اصل هر قوم دین هنود

و بنیاد هر زبان شاستر هست همچنان بسا کلمات و ستایش

شاستر خصوص رگ بید منصفانه و محققانه نگاشته که علمای یورپ را
بر فضیلت مصنف مسطور اقرار است اعتراض سیوم بید از زبان
برهما گویند و گاهی از بیاس جی بود ریافت نمیشود که بید
هندوان کلام کیست و از که بایشان رسیده اگر گویند کلام
الهیست و از برهما بما رسیده معلوم نیست که برهما در اصل
دارد یا صرف خیال بندی بزرگان شماست جواب اگر
معترض را در وجود برهما شک است باز اعتراضهای بی سر و پا که
به نسبت برهما کرده نیز باطل و عبث خواهد بود بدانکه بید
کلام الهیست و قدیم چنانکه واجب الوجود قدیمست او هم
کلام قدیم باید بود که آن بید است چون در آغاز آفرینش
برهما بوجود آمد بید بر او منکشف شد و از برهما به منو که از فرمانروایان

نخست بود رسید واز و برکیشران قدسی نژاد و بیاس دیو مضامین
بید را استنباط نموده جدا جدا منقسم بچهار حصه فرمود فانتهی و آنکه
معترض از احوال سری کرشن جیو مهاراج میگوید جای عور است
که از دریافت حال کارکرد آن وسیله نجات هزارها معجزه و
اعجاز بدریافت میرسند مثل برداشتن کوه گران گوردن
بسر انگشت کوچک تا چند روز در عمر پنج سال و عاجز نمودن
مار زهر بار را که کالی نام داشت و نابود نمودن بسیاری عفریتان
خونخوار و بنا نمودن شهر دوارکا در وسط دریای شور در
یکشب و رسانیدن ساکنان شهر مهترا بهمان شب در
حالت خواب در دوارکا و زنده کردن فرزند مرده سندیپنی
نام استاد خویش سکنه بنارس را و بجز آن هزارها اعجاز روشن

صادر و آنکه معترض میگوید که راهدا نام عورت بیگانه را که شوهرش
زنده بود زن خود گردانید اینهمه نتیجه بختن دماغ بیهوده و
خیال باطل است و دروغ محض چراکه راهدا دختر برکهبهان
نام از ساکنان برج است و والدین رهدا نسبت آن
بجناب مقدس کرده بودند چنانچه در برهمه ویورت پوران
و گرگ سنگهتا اینمعنی درج است و حسب رواج دهرم
شاستر شادی اوشان بجناب مقدس شده بود و آنکه
مشهور است که جناب سری کرشن مهاراج با گوپیها
در بندرابن مباشرت فرمودندی چنین نیست بلکه
کلام هذا محتاج بتاویل است چنانچه در گوپال تاپنی و بهید سنگهت
که بر وشان نازل شده معنی آن ظاهر که از گوپی ها مراد از

عورات نیست بلکه معنی گوپی ها شرتی بید است پس
جناب مقدس شان به مطالعه شرتی ها بید هر وقت توجه
شریف مبذول میداشتند و نه به عورات که در نزد
عوام مشهور است چنانچه عبارت اپنکهت اینست

व्रजस्त्रीजनसंभूत श्रुतिभ्यो ब्रह्मसंगतः ॥

اعتراض ۲۰ وقتیکه انسان می میرد سپاهیان جمراج که
هندو و هرم راج هم گویند روح او را نزد جمراج میبرند و او
موافق اعمالش سزا میدهد جواب ازین بیان هیچگونه اعتراض
بمذهب هنود لازم نمی آید و نه معلوم که چه اعتراض است و چگونه
گردن لازمست و آنکه از اختلاف شاستر ها در مسئله فنای
عالم میگوید باید دانست که حکما ر شاستر برانند که عالم قدیم است

بقدم زمانی چنانچه حکما رفلسفه را همین مذهب است و برخی

میگویند که اصل عالم قدیم است و صفات او حادث و

امتداد زمانرا چار دور مقرر کرده اند و بر قیامت کبری

که مهاپرلی بزبان سنسکرت نامند بالاتفاق قایل اند اعتراض

آنکه معترض میگوید که در مذهب هندوان معبود بسیار اند

که آنرا پرستش میکنند و خدارا نمیدانند و از ان حاجات میخواهند

پس چاندارا ان پرستش بیجان نمودن بیعقلی است جواب

فرقه هنود بدو طریق پرستش میکنند یک سمستی روپ یعنی

در همه هستی ظهور اوست و هیچ موجودی از ان خالی نباشد

که وحدت وجودی عبارت ازین است و دیگر بشنتی روپ

یعنی برتر از همه موجودات و وراء الوراء و در حالت اول

پرستش هر شی پاک که مظهر صفات ایزدی باشد درست است

و پرتو صفات او هر جا عیان و عارفان این عالیمقام عاقل و

عقل و معقول یکی دانند پس فرقه هنود از سنگ پرستی مراد

نمیدارند چنانچه معترض دانسته بلکه از معلول بعلت پی میبرند

و بتوحید حقیقی قایل اند بقول سر من از ناله من دور نیست

لیک چشم و گوش را این نور نیست تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

لیک کس را دید آن دستور نیست اسلامیه هم از معاید متعدده

از مزارها و خانقاه و مرقد که دران بجز سنگ و چونه خاکست حاجات

میخواهند و آن هم همه بی جان اند و خانه کعبه را که از سنگ

ساخته اند و حجر الاسود در وسط از صدها فرسنگ سجده کنند

و خانه خدا گویند و نمیدانند که خدا محدود نیست پس اگر از

فاصله هزار ها فرسنگ سجده بسنگ کردن که در خانه کعبه است

نزد خدا مقبول و داخل عبادت است سجده کردن قریب

بسنگ زیاده مقبول و داخل عبادت خواهد بود درست است

بقول هرچه دانا کند همان نادان لیک بعد از قبول رسوائی

اعتراض ۲۳ آنکه معترض میگوید که سیارات را هیچ تاثیر در عالم

نیست کلامیست واهی مخالف همه مذاهب و ازین ثابت

میشود که چنانکه معترض از دین اصلی خود خبری نداشت و

بسبب خامی مذهب از و برگشت همچنین از علوم دیگر هم

خبری ندارد چراکه در هر مذهب و هر علم گردش فلکی و سیارات را

موثر عالم دانسته اند بلکه آفرینش عالم و فنا بر حرکات جوزهر است

وسعد و نحس ظاهر پس قول این شخص واهی و اعتراضهای دیگر همین طور

صاحب دبستان میگوید از هیکل ها که در خانه کعبه بود هیکل ماه
بغایت نیکو بوده بنابرین انجا را مهگه گفتندی یعنی مکان
قمر و رفته رفته تازیان مکه اش گفته گویند که پیغمبر صاحب
هیاکل سبعه را می پرست چنانچه حجر الاسود که هیکل کیوانست
وار زمان آبادیان مانده هرجا گذشت و هیکل دیگر که بصور
کواکب بوده شکست و بر داشت و هیکل زهره را به هیات
محراب مساجد ساخته اند لاجرم محراب مساجد همان هیکل زهره است
و تعظیم روز جمعه همبرین دال است و در مدینه که رسول الله
مدفونست هیکل ماه بود بنابرین او را مدینه میگویند پس معترض
باید که بکتاب دبستان که در خواندن آن چندان علمیت
بکار نیست رجوع کند و ما سیارگانرا خدا نمیگوئیم که شرک لازم آید

بلکه اجرام علویه را موثر باذن الله تعالی میدانیم کسی که اکثر بر توکل باشد داند که خیرات و صدقه کردن گناه نیست شاید که بمذهب مسلمانان چنین باشد اعتراض ۲۳ بدین هندوان بیست و پنج خدا میدانند که ایزاو نارخوانید یعنی نرگن و دوم سگن و آن بیست و چهار کس اند جواب این سخن او محض فضول و باطل است چه که پیشتر ذکر کرده شد که مطابق شرتی های بید انذات حق واحد است و واجب علت العلل عالم است و محیط و نرگن و سگن صرف اعتبار در بیدانت شاستر که علم تصوفست کرده اند و موافق آن علم علت و معلول یکیست و چنان بوحدت قایل اند که هیچ شی از و خالی ندانند و عالم صورت حق و حق روح

عالم می شناسند بقول آنروح مجردم که خلقم بدن است
کی آتش و باد و آب و خاکم وطن است این چرخ فلک باین همه جرم
که هست در گردش از آن است که جویای من است پس خیال باید
کرد کسانیکه باین وحدت قایل باشند چطور و خدا یا زیاده
ازان بگویند آری سخن شناس نه دلرا خطا اینجاست
وآنکه از بیست و چهار اوتار بمذهب هنود اشاره است
بمنزله انبیا اند که ایزد بیچون برخی موجودات را پرتوی از
فروغ قدرت اندازد و شگرف نیروی بخشد و این چنین
نفوس کامله را ما اوتار و وسیله نجات میدانیم چنانچه بیشتر ذکر
یافت اعتراض ۲۲ آنکه معترض میگوید که بابا نانک تعریف
پیغمبر صاحب کرده چنانچه در جنم ساکهی که گفته است که

باج محمد بهکت اجائین ونیز گفته که پهلا نام خدا، داد وجا نام
رسول تیجا کلمه پرلی مانکا جو درگهه پوین قبول پین باید که
سنگهان او بدل کلمه بخوانند ونیز از زبان گورگوبند سنگه نیز
معلوم میشود جواب کلام معترض از لاعلمی اوست که این
کلام فرموده بابا نانک نیست بلکه وقتیکه اوشان بمیرمکه
رفتند وبا قاضیان انجا بحث شد این کلام از طرف قاضی
جیون ست باجه محمد بهکت اجائین پهلا نام خدا، داد وجا
نام رسول تیجا کلمه پرلی نانکا درگهه پوین قبول وجواب
از طرف گورو نانک صاحب این است محمد بهکت
پناٹیا دوتیا رہی اور راه جیون عقل ٔ ایا بولین بهت
دروغ کین محمد هوکی کلمه بهت برو بد بید گوروا نسار

جو پرابت ہی نام درکہہ وقبول سو جیون پاوی مول

پس باید دانست که درین کلام گورو نانک صاحب انکار پیغمبر و کلمه فرموده اقرار بر بید دین هنود است و همچنان گورو گوبند سنگ پرستش اکال که بمعنی حی و قیوم است کرده و آنکه از دیوی عا خواسته دیوی مراد از قدرت حق است از عبادت قدرت حق شرک در ذات او لازم نمی آید بلکه شرک در فهمید معترض است اعتراض ۵

در مذهب هندوان فرقه بیشمارند دگر فرقه کلان از ایشان پیروان شش شاستراند و درین شش شاستر در اصل اصول و مسایل دیگر اختلاف بسیار است و باوجود این هندوان هر شش را حق میدانند این سخن نزد عقل محال است و مثل

بیدانت شاستر که مخترع بیاس حکیم است و نزد اینان سوای
خدا هیچ موجود نیست دوم میمانسا شاستر حقتعالی را خالق نمیدانند
بلکه پیدایش از اعمال میگویند سوم نیا شاستر و اینان خدای
ابتدا و بی انتها و فاعل حقیقی می شناسند چهارم بشیشک شاستر
و این در اکثر مسایل موافق نیا شاستر است پنجم سانکهه شاستر
که اینان خدا را نمی شناسند بلکه پیدایش هر چیز از پرکرتی میگویند
ششم پاتنجل شاستر و این اکثر موافق سانکهه شاستر و سوای این
سه شاستر دیگر اند یکی چین دوم بوده و سوم ناستک و درین
هر یک بناء علوم شاستر اختلاف کلیست جواب باید دانست
بناء علوم شاستر بر دو امر است یکی ذکر واجب الوجود که ذاتش را
بدایتی و وجودش را نهایتی نیست دوم متابعت بید که کلام

الهی و قدیم است پس در مدعا درش شاستر اصلا اختلاف نیست
بلکه اختلاف در عقل معترض آمده چنانچه میگوئیم که مطابق بیداست
شاستر عالم از برهم و مایا که مراد از حضرت ایزد بی همال و قدرت
الهیست بوجود آمده و پرتو ذات پاک اوست و در میمانسا
شاستر که ذکر اعمال است مراد صاحبان این شاستر این
نیست که خدا را معطل دانند بلکه عین عدل وجود او
بپایه تحقیق رسانیده اند و گویند هر چه سعادت و نحوست
بانسان میرسد نتیجه اعمال اوست و صاحبان نیایشاستر
هم آفرینش عالم از واجب الوجود گویند و عالم را قدیم زمانی
شناسند و اینکه معترض میگوید که بقول صاحبان نیایشاستر
خدا بقدرت آفریده خود تعلق میگیرد و بمردم کتاب میرساند

بهتان محض است چه که در هیچ کتاب این شاستر اینچنین
ذکر نیست و همچنین در سانکهه شاستر پیدائیش از پرکرتی
و پورکهه گفته اند و مراد از پورکهه واجب الوجود از پرکرتی طبیعت
کلیست پس مدعا همه شاستر یک است صرف تفاوت
در اصطلاحات است کسی را که از اصطلاحات شاستر خبر باشد
این سخن بر وی مشتبه نخواهد بود اعتراض ۲۶ انکه معترض
میگوید که اگر مذهب هنود از خدا است باید که لطف خدا
عام باشد پس از چه رو هندوان و مردم مسلمانان
و دیگر مذاهب را بدهرم خود نمی آرند بر خلاف مسلمانان
جواب هنود دهرم خود را پاکترین مذاهب میدانند و
از ینجهة از مذهب دیگر برکناره و برتر میخواهند اگر کسی

ہنود و اعمال خلاف حکم دہرم شاستر کند او را ناپاک می شمارند
چه جای اینکه مردم مسلمانان وغیره را بخود راه دهند و آنکه
از عام بودن لطف باری کلام اوست من از معترض
میپرسم که اگر از لطف مراد فیض و بخشش دولت دنیاوی و
رزق رسانی مراد است هر آئینه عام است خصوص به
هندوان نیست و اگر از لطف خداشناسی مراد است
گاهی عام نمیباشد بلکه موقوف بر اعمال یعنی بر زهد و عبادت
و محنت بسیار و ترک لذات دنیاوی که در شاستر بیان
آن نموده اند و معترض را قیاس باید که مذهبی از خدا میباشد
حفاظت و ترقی او هم از خداست و مردم آن دہرم گاهی
خیال نمیکنند که بخوف شمشیر و زور و تعدی به ترغیب شخصی

غیر مذهب انجود آمیزند و آنرا ترقی مذهب خود خیال کنند

بلکه از مذاهب دیگر پرهیز میدارند مگر مذهبی که به نیروی

شخصی اختراع شود البته شامل بودن اشخاص ملت دیگر

بجبر یا بجبر در و جایز بود ازین ثابت هست که مذهب هنود از

خداست لهذا بر پیدایش خدا منحصر است   اعتراض ۲۷

آنکه معترض میگوید که دین هندوان مذموم مگر مردم بسبب

تقلید بزرگان اختیار کرده اند جواب من از معترض

ست نیست

میپرسم که دین پاک هندوان بزعم مسلمانان از خدا یا از خدا

اگر از خداست پس فعل خدا باید که مذموم نباشد و اگر

مذاهب هنود از خدا نیست پس بزرگان هنود این دین

برخلاف خواهش خدا خود بخود اختراع کرده ثابت شد که

بزرگان هنود انقدر صاحب قوت و کرامت بودند که خلاف

اراده خدای مسلمانان چنین دین را احداث کرده که از

صدهزارها سال رونق پذیرست و اگر بگویند که اینمذهب

اول از خدا بود مگر حالا از انروزیکه مذهب محمد جاری

شده باطل گردید پس بقول حکمای که علم واجب قدیم است

وکمال او منتظر نیست یعنی هرچه گذشته و میگذرد و خواهد

گذشت همه را عالمست راست نباشد و ازین سبب بی

ثباتی و بیقراری در ذات واجب لازم آید و فعل او

عبث باشد که نخست مذهب هنود را آفرید و رواج

عظیم داد و باز منسوخ کرد و نیز ازین ضعف در قدرت

لازم آید واه واه چه خیال باطل بدل بسته اند اگر

عقل آشنا شود بخلوتکدهٔ شناسائے پا گذارده آید حق از باطل

توان شناخت اعتراض ۲۸ که هندوان روزه

وفاقه که میدارند هیچیک از آنها بنام خدا نیست جواب

در مذهب ما روزه بدو قسم است یکی اینکه صرف عبادت

خداوند عالم مراد باشد مثل اکادشی وغیره که هرکس خورد

وکلان عمل آن واجب هست دوم اینکه بحاجتی نیت کنند

واین چنین طالبان حاجات پیشه گیر اند اعتراض ۲۹

هندوان میگویند که بر دین اباواجداد مستحکم باید ماند پس

اگر پدر کسی مفلس باشد باید که پسر تلاش دولت نکند اگر

مریض باشد او هم مرض اختیار کند جواب این اعتراض

هر آنکس جایز بود که پدرش مفلس بود نه بر آنکه از اباواجداد مشمول

باشد اعتراض ۳۰ از شاستر های شما یافته می شود
که هرن کشپ دیو خدا را نمی شناخت و پسر او
پرهلاد بهگت یعنی خداشناس گردید او را هندوان
نیک میدانند و هرن کشپ را بد میدانند از جهت اینکه
دعوی خدائی نمود پس رامچند و کرشن و پرسرام وغیرهم
همین طور دعوی نمودند متابعت آنها چرا جایز دارند
جواب این قول معترض بدان مثالست که اگر کسی
گوید که مسلمانان بمعجزه پیغمبر قائل اند چرا او را ساحر نمیدانند
و شق القمر که شنیده معجزه است چرا ماه کاشغر را عجب نباشد
و چون موسی را کلیم الله دانی چرا سامری را که گوساله گویا داشت
کلیم تر از موسی نخوانی باید دانست که هرن کشپ دعوی بود

متکبر و بظلم و تعدی پیشه داشت و خود را معبودی می ساخت

و مردم را در عبادت الهی منع میکرد و این اوتارهای با صبح

و شام عبادت می نمودند و بمردم هدایت عبادت میفرمودند

ازین رو ما آنها را وسیله نجات میدانیم و اصلا اوشان

دعوی خدائی نساخته اند مگر اوتار بودن خود را که

اوتار خود پرستش و عبادت الهی میکردند که بارها

ذکر آمده است اعتراض ۱۲ در دین هنود عبادتی

که بروز و شب فرض است آنرا سندهیا خوانند و در این

سندهیا نام خدا هیچ نیست و گایتری که بقول هنود اصول قراست

و مثل آن منتری نه نهند و بخواندن آن ثواب عظیم میدانند

معنی سه لفظ اول زمین و آسمان و بهشت است

و باقی الفاظش در پرستش آفتاب و ستایش روشنی است
جواب سند هیاو گایتری که مول منتر میدانیم صرف توحید
الهیست چنانچه شروح منتر گایتری همه در توحید ذات اند
که بدیدن ان دیده روزگار را بصارت افزاید مگر معنی مجمل
اینست که نوریکه از و هفت طبقه عالم منور است و اصل
و محیط هر شی و آفریننده عالم است عبادت آن میکنم پس معترض
که لفظ نور شنیده حمل بر آفتاب نموده غلط فهمی اوست چرا که
ارباب شاستر عالم هفت طبقه میدانند و نزد ایشان نور
آفتاب تا سه طبقه توان رسید و در گایتری ذکر نوریست
که در هر هفت طبقه روشنی اوست و آن نور حضرت
حق است مگر چون بعضی معنی نور بطرف آفتاب تاویل کنند و رنه

نزدیک محققین عبارت از حضرت الهیت و سندهیا که بمنزله
نیت بر بستن جانب قبله وقت آغاز نماز یعنی پوجا بیار
علیه در وقت صبح سندهیا بجانب مشرق و در وقت شام
بطرف مغرب میکنند و درین شک نیست که آفتاب
قبله ما مردم است کسی را که ذره نور خرد روشنی از ای دیده
حوادث بین باشد داند که از قبله که از سنگ و خشت و
تیار کرده اند نسبت آفتاب که نور محض است و خالق آن
حضرت پروردگار چه قدر اشرف و افضل خواهد بود الحق
خاک را با نور چه نسبت و زمین را با آسمان چه قدر
تفاوت و معنی سندهیا این است که نخست ظلمت
پیدا ساخت در عالم آفریدگار و بعد از ان قلزم و آب را

وبعد آن آفرید آفتاب و قمر را و از نور وی عال شد چنانکه
پیش از آن در اراده قدیم خویش مکنون داشت و
باز زمین پیدا گشت و اکنون از معترضان سوال کنم
که اگر ذره از نور خرد بقیه باشد قیاس کند که غرض مجتهدان
این دین در اوای سند هیا از عبادت ایزد بیچون نیست
مگر از آفتاب و در آیین اکبری از کلام شاهوار ظهیر الدین
محمد اکبر بادشاه آمده میفرمودند خورشید والا ابقر با بروانایان
عنایتی است خاص و از این رو بیا لشکری بدو نمایند و
الهی پرستش برشمرند و کوتاه بین باید کمانی در افتند عامه
بخیال نفعی در احترام این چشمه نور از نابینائی کوتهی کنند
و بر بنیاش گر زبان بیغاره گشایند اگر خرد را آفتی نرسید

سوره والشمس ضحیٰها از یاد رفت یعنی در سوره الشمس خدا صفت
آفتاب میکند اعتراض ۳۲ بعین هندوان ناپاکی
بدو قسم است یکی حقیقی و دوم حکمی حقیقی مثل بول و براز
وغیره که اگر بدن انسان و پارچه وغیره ازان ناپاک شود
و بخاک مالیدن و به آب شستن دور گردد و حکمی آنکه اگر
انسان صبح از خواب بیدار شود تا غسل نکند عبادت او
جایز نیست و یک قسم ناپاکی در دین اینها دیگر است که
اگر کسی حلال خود یا مرتکب گناه کبیره و یا مرده یا بدن
هندو و یا پارچه او مس کند تمام بدن و پارچه ناپاک
شود علی هذا القیاس اگر کسی هندو نان میخورد سوای
دهوتی دیگر کسی پارچه در بدن ندارد اگر برادر حقیقی او هم بیاید

اگر معہ پارچات نزد او رود و خوردن او درست شود پس
باید دید کہ دستار و چادر و دیگر پارچات بالائے را ناپاک شمردہ
از بدن دور میکنند و دہوتی کہ در زیر بدن میباشد و
دوم مخرج نجاست ہم در انجاست واگر از زمین بول و
غیر بر وافتد بہ نسبت پارچات احتمال زیادہ تر است چرا کہ
دہوتی بر زمین نزدیک میباشد پاک میدانند جواب
در دہرم پاک ہنود پاکی بدو قسم است یکی ظاہری و دیگر
باطنی باطنی بنمودن سندہیا و عبادت نراین و خیرات
و ترک لذاتہا و یاد الہی وظاہری بخاک مالیدن دست
و پا بعد از بول و براز نمودن غسل وغیرہ این ہر دو طریق حکمی است
یعنی بحکم شاستر برین عمل نمودن واجب است و آنکہ معترض

در ذکر دهوتی میگوید دلیل بزبخبری اوست چه که برهمن را
روز و شب دهوتی بستن جایز است آن دهوتی مثل دیگر
پارچات شمرده میشود و بوقت خوردن و یا بوقت عبادت
دهوتی دیگر بکمری بندند و باز همان از آب شسته میگیرند
پس اعتراض او فضولست اعتراض ۳۴ در مذهب مسلمانان
حج کعبه نمودن فرض است و در مذهب هندوان جاها
متعدده اند که سوای خدا عبادت و زیارت دیگران در آن
میکنند جواب هنود خداوند عالم را لامکان و بسیط و محیط
هر مکان میدانند و جائیکه قدرت الهی افزون یافته معابد
شمارند برخلاف دین اسلامیه که حضرت پروردگار را
محدود و مکین دانند و برای ذات صمدی مکانی که آنرا خانه کعبه

گویند قرار داده میگویم که اگر مسلمانان برای خدا مکان واحد

نمیدانند پس چرا بهر جهت سجده کردن جایز نمیدانند

اعتراض ۳۴ بدین هندوان از ولادت و مرگ یکشخص

تمام قوم ناپاک میشود جواب در مذهب اهل هنود چون

ایام متعدده تولید و ممات راسوتک قرار داده اند لهذا

عبادات روزمره بموجب حکم دهرم شاستر دران روزها

منع است بلکه خوشی یا ماتم دران روزها باید نمود این حکم

صرف برای وارثان اوست و نه برای قوم چنانچه

زعم معترض است و مردم دیگر در خانه آنها طعام میخورند و

این در مسلمانان هم روایت است که چند روز از خانه صاحب میت

خوردن روا نیست پس کلام معترض فضول است

اعتراض ۳۵ هندوان بوقت ازدواج آتش گواه میدارند
نمیدانند که از گواهی شی بیجان در معامله جهان چکار خواهد
کشود جواب این سخن معترض محض فضول است چه که
درمیان شادی هنود چندکس گواه می باشند چنانکه در
حین شرایط ازدواج بسیاری مردمان از قوم خود
جمع میشوند وسوای آنها چند اشخاص گواه خاص اند یکی پروهت
دوم بنڈت بیدخوان وسیوم منجم ساعت شناس وهمچنین
ازوالدین دختر هم اینچند کس می باشند وآتش افروختن
برای هوم نوشته اند اعتراض ۳۶ بمذهب هنود
شراب سه قسم است برهمن را هر سه قسم حرام وکهتری
دوویش دوقسم حرامست وشودر را هر سه قسم حلال

جواب که دربید حرمت شراب آمده ودر منوسمرتی که بنای
دهرم شاستر براوست حرمت شراب بدرجه اقصی نوشته اند
که نوشیدن شراب از دین بیدین میشود و هیچ کفاره
یعنی پراچت بنابر خوردن شراب نیست و هیچ گناه زیاده از شراب
خوردن نباشد که از مها پاتک یعنی گناهان عظیم است چون
در دین محمدی و شریعت ایشان قسمی از خمر که آنرا مثلث
خوانند عموما حلالست و شرب هنود برای اجلا قها که
بحکم شنیدن بید و خواندن آن با یشان نیست مباح
و در دهرم شاستر خصوص بید بر حرمت شراب احکام
بتاکید تمام صادر اند اعتراض ۲۷ در دین هنود شراب با عمال رفت
نیست چنانچه براهمن هر قسم که باشد از دیگر اقوام مانند

ویش وشودر افضل دانند جواب تعظیم برهمنان برهنود
جایز نیست وکشتن برهمن گناه مگر اعمال نیک مقدم بر
قوم هست چنانچه در سری مت بهاگوت آمده وهمچنان
از مقوله مشهوره است ذاتی رام نه ریجی بهگت گرو
سوبجی پس اعتراض معترض هیچست وپوچ اعتراض
هندوان بزرگان خود سجده میکنند وتعظیم عبادت بدیگران
نمودن جایز دارند واین شرکست جواب سجده بدو قسم است
یکی سجده تعظیم است که پیش دیوتاها وبزرگان میکنیم و
دوم سجده عبادت که صرف بجناب باری بجا می آریم
پس شرک آنست که مراتب یکدگر را نشناسد اگر معترض
فرماید که سجده کردن بادم بغیر ذات باری کفر است

جواب که بقول کتب ایشان حضرت آفریدگار چون آدم را
آفرید و بملایکه امر شد که سجده کنید مر او را و عزازیل که مقرب
بارگاه صمدی بود و درجه او اعلی تر از همه ملایکه بود و سجده ننساخت
لهذا رانده درگاه و معتوب بارگاه گشت پس ازین ثابت
و مبرهن شد که مسلمانان پیروی بر عقید عزازیل میکنند
و هندوان اقتدا بر امر الهی میفرمایند اعتراض ۳۹ قسم کردن
بجز نام خدا شرکست و هندوان بنام مختلف الاشیا
می کنند جواب اگر قسم بنام دیگر شیئ شرکست پس در
قران شما که خدا اکثر قسمها بنام سما و ارض و ماه و آفتاب
و صبح و شام کرده است و نیز پیغمبر صاحب قسم بنام کعبه
وغیره کرده است همچنان خواهد بود اعتراض ۴۰

هندوان هم در آغاز هر کار نام گنیش میگیرند و نام خدا بر زبان
نمی آرند جواب ادب آنست که چون ببارگاه پادشاهی
مشرف شوند نخست ببارگاه بمقربان بارگاه او توسل
جویند پس بدرگاه خدا که سلطان السلاطین و حاکم الحاکمین
است چسان بی توسل و واسطه مقربان حضرت آنعبادت
ایشان قبول شود قول خواهی که چو من راه دهی نشناسی
نشناخته شاه را کجا بشناسی اعتراض ام انکه هنود
بر نکاح مسلمانان با دختر عم حرف گیرند پس هنود هم
دختر ماموں باطراف دکن میگیرند جواب اگرچه در اطراف
دکن میکنند اما حکم شاستر نیست بلکه در شاستر ناجایز و آنکه دهی کهنی
ناتلی کیاست که هر م شاستر جایز نیست مگر رواج ملکست اعتراض ۴۲م دروپتی همشیره

سری کرشن مہاراج پنج شوہر ساختہ جواب کہ دروپتی اصلا
ہمشیرہ سری کرشن مہاراج نبودہ بلکہ از خاندان ذات
ایشان نبود آنعلاحدہ دختر راجہ درو پد و ہمشیرہ دہرشٹ
دمن بود چنانچہ در مہابہارت ذکر اوست پس بحق معترضان
اشعار صادق می آید چہ خوش گفتہ است سعدی در زلیخا
الا یا ایہا الساقی ادر کاسا و ناولہا اعتراض ۴۳ کہ
سیتا را راون بردہ بود باز سری رامچندرجی رانجانہ آوردہ
اینچہ حمیت است جواب سیتا در آتشکدہ در شدہ بود سایہ
آن بصورت سیتا شدہ بود کہ راون بردہ چنانچہ شلوک رامائن
اینمعنی را بہ بسط بیان فرمودہ و ہم در کورم پوران بہ اوتر کہنڈ
و ادہیاتم رامائن ازین صاف ذکر است

ॐअथरामोपितत्सर्वं ज्ञात्वारावणचेष्टितम् उवा
चसीतामेकांते शृणुजानकिमद्वचः ॥१॥ रावणो
भिक्षुरूपेण ह्यागमिष्यतितेंतिकं त्वंतुछायां-
त्वदाकारां स्थापयित्वोटजेवस ॥२॥ अग्नावदृ-
श्यरूपेण वर्षंतिष्ठममाज्ञया रावणस्यवधांते-
मां पूर्ववत्प्राप्स्यसेशुभे ॥३॥ श्रुत्वारामेरितंवा
क्यं सापितत्रतथाकरोत् मायासीतांबहिस्स्था
प्य स्वयमंतर्दधेनले ॥४॥

برای همین وقتیکه سری رامچندر بعد هلاک راون و نصرت
لنکا سیتا را آوردند فرمان دادند که اگر عفت تراست در
آتش درشوی باز آیی و همچنان گشت اینمعنی مبنی بران
بود که سیتا اصلی از آتش برآمد ظل بنار درشود
اگر معترض گوید که اگر چنان بود چرا سری رامچندرجی سیتا را
از خانه کشیده جواب که آنکه بقایا از غم مهاراجه حسرت والد

سری رامچندر بود او شانزا از بارگاه الهی حاصل شد و در آن
هزار سال ترک سیتا مقتضی نیک اندیشی بود و چون
در و سعتکده اعجاز جناب ایشان جانکه بنای نمودن
پل بر دریای شور در عرض صد فرسنگ بعرصه چهار روز
و نمردن فرزند کسی در حیات والدین در مملکت ایشان
و همگی مردن یک کس فرزند برهمن و زنده گردن آنرا
و همچنان دوباره حیات گردن لشکر مقتول را در جنگ
لنکا که در راماین ذکر است درست آید چه حرف از کلام
کور باطنان سیاه دلست کار پاکان را قیاس از خود مگیر
اعتراض ۱۴ کوشک رکهی وفات یافت و هفت پسر
داشت آنها در قحط هیچ اذوقه نداشتند و برای تحصیل علم

بخدمت گرگ رکهی شتافتند رکهی موصوف ایشان را بجنگل
فرستاد که گاو چرانید و آنها در صحرا رفته گاو را کشته خوردند
و پیش استاد خود آمده گفتند که گاو را شیر خورده از همعنی
بمرتبه پرم گت یعنی نجات رسیدند جواب باید دانست
که در دهرم شاستر کشتن حیوانات و بیجان نمودن جاندران
کلی ممنوع است چنانچه از سری مت بهاگوت و دیگر پورانها
صاف ظاهر است و آنکه از دهرم شاستر یافته میشود که
راجگان پیشین قربانیها اسپ و گاو وغیره حیوانات بعمل
می آوردند چنانچه قربانی اسپ را اشومید میگویند و قربانی گاو را گامید
و قربانی آدم نرمید پس چون این سخن از صاحبان علم شاستر
دریافت کرده شد تحقیق گشت که اگر در دهرم شاستر آمده است

که مراد از کشتن حیوانات در شاستر تاویلیست بر رفع صفات بهایم که
در وجود انسان باشد چنانچه از کشتن بز گوسفند مراد است بر رفع
عادت هرزه گوئی و طفلانه خوئی و همچنین قربانی گاو عبارتست
از رفع جهالت اعتراض ۵۸ هنود نعش را باتش دهند و مسلمانان
بخاک چون بدن انسان از خاک آفریده باید که بخاک باشد جواب
شک نیست که ترکیب بدن از خاکست و انجام هم بخاک انجامد خواه
بگور دفن شود خواه باتش در دهند که از آتش سوختن هم عاقبت
خاکستر شود و بخاک انجامد مگر از دفن کردن نخست بخورد جانوران
و مورها رسد و گنده و متعفن باشد و چون او را جانوران خورند
زنهار به نجاست جانوران رسد و باز بخاک میشود و از آتش
سوختن همان مراد بزودی حاصل گردد و از گنده بودن و متعفن

شدن و بخورد جانوران رسیدن محفوظ ماند این احسن
است نزد دانائی اعتراض ۱۸ تسبیح مسلمان بر
یکصد دانه که نام صفاتی الله اند باشد و هندوان از یکصد و
هشت دانه گیرند جواب در دین هنود نام صفاتی باریتعالی
یکصد و نیز هزار انجا. و هشت دانه زاید بر یکصد برای اینکه
اگر سهوا هم بشمار دانه رسد تاهم از یکصد کم نباشد بنظر دوربین
مجتهدان این دین قرار داده اند و گویند عدد حق یکصد و هشت اند
تسبیح هنود هم حق است اعتراض ۱۹ در راماین منقول است
که جناب سری رامچندر به سوپ نکها خواهر راون که پیش
شان آمده بود و فریفته جمال شده میخواست که او شان را
بکتخدائی خویش آرد فرمودند که سری لکهمن شادی نساخته است

باوصف که لکهمن شادی ساخته بود پس او تا ر انشاید که
گوهر زبانرا بدروغ آمیزش دهد جواب تردیدش در
رامایین درجست که اوشان بمزاح فرمودند سخن ومزاح بکذب
نمیرسد بلکه برای یقین خاطراست مگر بشرطیکه افراط دران
نباشد واز رامایین ظاهر که بجز یکبار مسطور جناب اوشان
گاهی بکسی مزاح نفرمودند ودراخلاق ناصری که کتاب
تصنیف محقق طوسی مجتهد دین امامیه است منقول است
که امیرالمؤمنین مزاح دوست بودند باین درجه که اصحاب
دیگر برایشان اعتراض میکردی وعیب میگرفتی وهمچنان
در کتاب دیگر آمده که پیش حضرت رسالت پیره زنی آمده
گفت که بکدام عمل به بهشت توان رفت رسول گفت

که پیر به بهشت نمیرود و بزنی دیگر گفت که در چشم شوهرت سفیدی

۴۸ دیدم آن زن غمناک شد و چون شوهر را دید درست بود اعتراض

هنود خوردن در ظروف سفالین بجز یکبار بار دیگر جایز نه انگارند و ظروف

روئین را مثل سفالین پندارند اینچه باعث است جواب خاصه ظروف

سفالین و روئین چنانست که نفوذ شئ که درو انداخته شود میکند

پس در دین هنود بدین دلیل که نفوذ لقمه غذا که بعد از خوردن باقی

میماند میکنند دوباره دران جایز نباشد و این دلیل کمال احتیاط و

پرهیزکاریست برخلاف دین مسلمانان که پس مانده غذا بجای نان دیگر

جایز دانند و ازان کراهت نه برند پس هرکرا بوی از انسانیت

ولطافت طبعی باشد بداند که عقل اقتضا چه میکند و منع

خوردن در ظروف روئین بدین هنود برای آنست

باوصف که لکهمن شادی ساخته بود پس او تار را نشاید که
گوهر زبان را بدروغ آمیزش دهد جواب تردیدش در
را این در جبست که اوشان بمزاح فرموده‌اند سخن مزاح بکذب
نمیرسد بلکه برای یقین خاطر است مگر بشرطیکه افراط دران
نباشد و از را این ظاهر که بجز یکبار مسطور جناب اوشان
گاهی بکسی مزاح نفرموده‌اند و در اخلاق ناصری که کتاب
تصنیف محقق طوسی مجتهد دین امامیه است منقول است
که امیر المؤمنین مزاح دوست بودند باینا رجه که اصحاب
دیگر برایشان اعتراض میکردی و عیب میگرفتی و همچنان
در کتاب دیگر آمده که پیش حضرت رسالت پیره زنی آمده
گفت که بکدام عمل جبهشت توان رفت رسول گفت

که پیر به بهشت نمیرود و برنی دیگر گفت که در چشم شوهرت سفیدی
۴۸ دیدم آن زن غمناک شد و چون شوهر را دید درست بود اعتراض
هنود خوردن در ظروف سفالین بجز یکبار بار دیگر جایز نه انگارند و ظروف
روئین را مثل سفالین پندارند اینچه باعث است جواب خاصه ظروف
سفالین و روئین چنانست که نفوذ شئ که در و انداخته شود میکند
پس در دین هنود بدین دلیل که نفوذ لقمه غذا که بعد از خوردن باقی
ماند میکند دو باره دران جایز نباشد و این دلیل کمال احتیاط و
پرهیزکاریست برخلاف دین مسلمانان که پس مانده غذا بجای نان دیگر
جایز دانند و ازان کراهت نه برند پس هر کرا بوی از انسانیت
و لطافت طبعی باشد بداند که عقل اقتضا چه میکند و منع
خوردن در ظروف روئین بدین هنود برای آنست

که در علم کیمیا مقرر است که فلزات را مرضی باشد که چون ازان
بصحت گراید زر احمر و نقره گردد پس روبین را که آزار
زهر است برص مقرر گرده اند لهذا آنرا مکروه میدانند و مس را
جرام مقرر کرده لهذا هنود در ظروف مسی هم خورد و نوش
جایز ندارند اعتراض ۴۹ هنود بجده به شبیه کنند و صورت
پرستی را عبادت دانند و عبادت خدا می زنند جواب
اعتراض معترض و همراهیان او که بوی صحبت کنند همه
زار و خیال باطلست زیرا که مسلمانان هم خدا را سجده
نمیکنند بلکه بجانب خانه کعبه که آنهم از سنگ است شبیه
و صورتی دارد و اگر سجده بخدا ببود منحصر و مقید بکعبه نمی شد
بلکه بهر جانب و سمت بیست عبادت خدا بدل می آورد و ی

و سجده میکردی شخصیکه پرتوار عقل دارد داندکه

مسکن خدا خانه کعبه نیست و نه ذات باریتعالے

مکین و محدود است و اهل تشیعه شبیه و تمثال

روضه و دلدل و سر امام صاحب طیار کنند و

بان نیازی آرند اعتراض ۵۰ هنود آتش را از

انوار ایزد بیچون دانند و عبادت آن کنند

جواب در قرآن مسلمانان آمده که بر کوه طور دیدار

خدا به حضرت موسے به صورت آتش روی داد

پس ثابت شد که نور خدا آتش است و بقول مسطور

تعظیم نا مسلمانان را بایستی که باشد ورنه بی اعتقادے

بر کلام خدا لازم آید اعتراض ۵۱ هنود قایل به

تناسخ اند واین راست نباشد جواب باید دانست که
مسئله تناسخ از امهات مسایل حکمیه است و
تحقیق حق دریباب موقوفست بر بسطی وافی
وشرحی کافی که این مختصر گنجایش ایراد
آن ندارد لهذا رساله دیگر مسمی به
تحقیق التناسخ در تحقیق این
مسئله شگرف نوشته آمد بو که
مقبول مستبصران اینمعنی
گردد وخرد ورسی که شوق تحقیق
داشته باشد رجوع بمطالعه
آن کند

باب دوم در شبهاتی چند بر ملت مسلمانان مشتمل بر چند

فصل اگرچه مرا هرگز دل نمیخواست که قلم را در اعتراضات

که دین و ملت دیگر بفرساید اما چون در ینعرصه بسا مسلمانان

در مذمت دین هنود بی عایله زبان کشاده بنا را آن بر

تحفة الهند وغیره نهاده بقول عوض دارد گله ندارد و اندکی

از بسیار و یک از هزار مینویسیم و افسوس که ناچار قلم

باین رسید ورنه من کجا و این کار از من کجا اما بار هم مثل

مسلمانان متعرض شیوه دل آزاری روا نداشته ام و کلام نا سزا

آشنا به خامه نساخته ورنه کلوخ انداز را پاداش سنگست

فصل اول در اعتقاد اینقوم به نسبت حضرت باری

اعتراض اول بدانکه اسلامیه در کتب خود قایل اند بروئیت

یعنی دیدار خدا رویت مستلزم جهت است وجهت خاصهٔ جسم

پس بدین مسلمانان حضرت بیچون جسم وجسمانی باشد وچون

جسم وجسمانی باشد ممکن وفانی بود واین عجب عقیده است

باطل که حقتعالی را جسم وجسمانی دانند اعتراض دوم پوشیده

نماند که این طایفه بوجه دیدنی بودن خدا اقرار دارند که آنخالی

از اقرار جسمیت نیست وهم در کتب حدیث درآمده که

اهل بهشت را هر جمعه دیدار خدا حاصل آید ونیز از آیه

خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا یعنی خمیر کردم گل آدم را

بدست خود چهل روز یعنی شمرده یافته میشود ونیز در قرآن

آمده ید الله فوق ایدیهم واینهم میگویند که خدا دست راست

بر پشت آدم زد بعد از آن مسلمان بوجود آمده وباز دست چپ

براو گذاشت از کمال ظهور پیوست و گویند چون حضرت
رسالت پناه بمعراج شتافت بر فاصله دو کمان که آنرا قاب
قوسین خوانند نشسته سخنان با حضرت باری کرده ازین
حدی و جهتی که لاریب خاصه جسم است در ذات الهی یافته
میشود و دستی از پس پرده برآمده مهر نبی پیغمبر داد و خاتمی
در انگشتش بود و روایت کنند که چون آفریدگار آدم را
بیافرید دست خود بدو نموده فرمود که ازین دو هر کرا خواهی بگیر
آدم دست راست گرفت و دید که در صور آدم و ذریتش
منقوش بود و عمر هر یک نوشته هر کرا عقل انصاف بین باشد
ازین کدام گمراهی بیشتر است که واجب را چون ممکن می شمارند
و نمیدانند که دست و پا از آثار حیوانیت است نه صفات

قدومیت اعتراض سوم جماعه متکلمین اہل اسلام اعتقاد
آن دارند که صفات حضرت آن زاید بر ذات اندہا فسحت
سرای تقدس را بالاتیشکده امکان وانمایند و گوهر یکتا را چون
نابینایان کورباطن بخذف ریزه می پرایند و بر ابطال اینمعنی
لختی بدلایل علمی می پردازم که اگر صفات حضرت باری زاید
بر ذات بودی هرآینه ممکن شدی چه هر چه غیر ذات
واجب است ممکن است و ممکن آنست که محتاج بسوی
غیر باشد پس صفات باری هم محتاج غیر خواهند بود و آنغیر
یا ذات واجبست یا غیر ذات اگر غیر ذات اوست لازم آید
که واجب در صفات خود محتاج بغیر باشد و اگر صفات محتاج
ذات اند لامحاله پیدا شده باشند از و پس علم و قدرت و اراده

باری که از صفات او تعالی اند یا بعلم و قدرت باشند یا بعلم و
قدرتی دیگر که سررشته به تسلسل میکشد و این دو محال
پس صفات زاید بر ذات بودن نیز محال خواهد بود
اعتراض چهارم بدانکه هفت فرقه اهل سنت جماعت اند
حنبلی و شافعی و مالکی و اصحاب سفیان و ثوری و اسحاق
راهویه که آنها را مجسمه خوانند و آن اعتقادی که هرچه
موجود است او را جائی و مکانی ناگزیر از ینجاست که
حضرت آفریدگار عالم بر عرشی نشسته است و پای
بکرسی نهاده و چون آدم را آفریدن خواست آئینه پیش
آورده بر صورتی خود ساخت اینست معنی خلق الانسان
علی صورته در کتاب فقه اکبر در مذهب حنیفه تصنیف

امام مذهب است نیز آمده که لابد بحضرت سبحانه جهتی باید اعتراض
پنجم راقم از زبان یکی از مشایخ کبار اسلامیه شنیده بحکم و کاست
بسلک عبارت کشیده که در دین اسلامیه در مذهب حنبلیه
که از امام دین است منقولست که خدایتعالی به هیکل جوان عنای
بود دراز کاکل وخر سوار شب هر جمعه در مساجد بسواری خر بسیر
در آید لهذا مسلمانان آن فرقه شب جمعه دانه وجوگاه در مساجد
نگاه دارند تا خر سواری خدا بخورد و مرادات حاصل آیند و نیز
در مذهب امامیه گروهیست که آنرا علی الهی گویند و آنفرقه
حضرت علی را خدا دانند و بجز حضرت علی خدائی نه پندارند
چنانچه ساکنان ممالک هو نچه همه ازین نوع باشند و مسلمانان
نام آنرا غزیز میدانند و رشته کردن بشان روا شمارند جاد ن

سلمه میگویند که حضرت آفریدگار بروز عرفه بر شتری نشسته جامه
زرین در بر کرده بسیر عالمی در آید اعتراض ششم در حدیث
پیغمبری آمده است که امت من هفتاد و سه فرقه شوند که صرف از ان
یکفرقه ناجی باشد دیگر هفتاد و دو ناری فرقه ناجی تا حال مشخص
نشده سنی میگویند که فرقه ناجی من ایم و شیعه گویند که از فرقه
ناجی مراد اهل تشیعه است ازین شک نیست که در هفتاد و سه
حصه مسلمانان بقول پیغمبر صاحب هفتاد و دو حصه ضرور و یکمان
بدوزخ خواهند پیوست خواه عمل نیک داشته باشد خواه بد و
دیگر فرقه که تا حال مشخص نشده همگی به بهشت خواهد رفت
کسی را که اثری از عقل باشد بداند که در دین مسلمانان چه قباحت
است هر کس را در نجات خویش که بقول ایشان همگی بر عقیده

منحصر است نه بر اعمال نیک و عمل نیک و بد کردن بفحوای
این حدیث پیش ایشان مساوی بود ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا حالا که در مذهب هنود داخل شدن بدوزخ و بهشت
حصر بر اعمالست و در ینمقام دو اعتراض وارد شوند اول
اینکه جزای اعمال باطل گردد دوم بی انصافی و جبر حضرت باری تعالی
ثابت باشد اعتراض هفتم در دین اسلامیه مقرر است که
چار امام بانی چار مذهب بوده و نزد مسلمانان هر چهار مذهب
بر حق اند امام شافعی و امام مالکی و امام حنبلی و امام حنفی و قول ایشان
متباین و متخالف یکدگر اند که شئ احد بمذهب امام شافعی حرام
بوده است همان شئ در مذهب امام مالکی حلال پس ازین
ثابت شد که تا حال حرام و حلال شئ در دین اسلامیه تحقیق شده

بلکه مشکوک مظنه است اعتراض هشتم چون بر پیغمبری
حضرت رسالت پناه قران را دلیل میکیرند و دلیل بر
اثبات قران قول پیغمبر صاحب پس درین دور لازم
می آید وان نزد حکمای باطلست اعتراض نهم اسلامیه شق
قمر را از معجزات پیغمبر صاحب میشمارند واین سخنی است
خلاف علم حکمت چراکه قمر جرمیست علوی واجرام وبسایط
افلاک وانجم اصلا قابل خرق والتیام نیستند چنانچه اینمعنی
به بسیاری از دلایل حکمی ثابت گشته است که ذکر آن دریمقام
طولست اعتراض دهم میگویند که حضرت رسول الله
بالاتر از افلاک که آنرا لامکان خوانند رفته وباخدا سخنها
پیوسته نمیدانند که فلک محدد جهات نست یعنی بالاتر از

افلاک جهتی نیست و نیز بدیهیست که منزه و معالیست بگفتگو
پرداختن و مجلس نمودن چقدر بعید از عقل خواهد بود و
عجب تر اینکه گویند پیغمبر صاحب بر اسپ سوار شده از
افلاکها گذشته اعتراض بر زمان آغاز عالم و آدمیان
که مسلمانان بران قایل اند آنکه بر الواح اسلامیه رقم آنها
دارد که آغاز آدمیان از هفت هزار سال تقریبا شده هرگز
شایستگی قبول عقل ندارد چنانچه از دستیاری فروغ
جهان افروز خرد و مددگاری علوم معتبر و خبرهای معتمد
مانند سد هانت شاستر که بنای قواعد نجوم و احکام و
ارصاد بران است پیداست که در زمان پیدایش
مبدء وسط و خاصه و تقویم و اوج و جوزهرات سبعه سیاره

در نقطهٔ اول حمل بود آغاز آفرینش است چنانچه بنای سدهانت

در استخراج ازجمله اعمال موقوفست و گویند چون اوان آنها

در نقطهٔ آخر حوت وقوع یابد در پیدایش انقلاب رو

۴۳۲۰۰۰۰۰۰۰

دهد و مبدء و منتهای آنرا از روی چهار هزار هزار هزار و

سیصد و بیست هزار هزار سال شمسی یافته اند و انرا کلپ

نامند چنانچه تا حال که سنه یکهزار و نهصد و سی دو سال شمسی

۱۹۷۲۹۴۹۹۳۳

حقیقی تا مه بکرمی است یکهزار هزار هزار نهصد و هفتاد و دو

هزار هزار و نهصد و چهل و هشت هزار و نهصد و هفتاد و دو

سال ازان سپری شده است نقط و اوجات و جوزهرات

حرکت ابطار متخالف یکدگر چه کرده اند تا به که کنج از روی

حساب نقط اوج و عقدتین باید در این زمان تبیاین شده است

حکمای متقدمین چون خطائین و فرسیان بران اقرار
دارند و حکمای یورپ که به تلاحق افکار تحقیقات تازه بروی
کار آورده اند از روی علم جیالوجی هم ثابت نموده اند که
آفرینش عالم و آغاز آدمیان را زمان بسیار و عرصه
بیشمار شده و در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعد الدین
حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند در
شرح روزهای الهی و روزهای زمانی منقولست که
چه هر روز زمانی متضمن هزار سالست و هر روز الهی مشتمل بر
پنجاه هزار سال و مولف نفایس الفنون آورده که در
تاریخ خطائی چنانست که از ابتدائی عهد آدم ابو البشر
تا این زمان که هفتصد و سی و پنج هجریست و هشت صد

وشصت و سه هزارون و نه هزار و هشتصد سال است و هزارون پیش ایشان
ده هزار سال است وامثال این روایات و حکایات گوناگون در
وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت صحیح داشته باشد
وآدم بسیار بظهور آمده باشد چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام
که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ
ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفته ربانی که هفت
هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سبعه است نسل یکی
منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد اعتراض یاد هم چنان
برطرازند که چون حضرت آدم دید که عمرش هزار سال و عمر فرزندش که
داود نام داشت صد و چهل سال بر دست حضرت سبحانه تعالی نوشته است پس
التجا نمود خدایا عمر فرزندم را بیفزا پاسخ آمد که برخی از عمر خود بدو ببخش

آدم گفت که چهلسال دادم وچون او را وقت احتضار رسید آدم از داد
عمر خود منکر گشت واز همان روز قباله وگواه مقرر شد تعجب که اینحال نبی است
اعتراض دوازدهم گویند که روزی حضرت رسالت پناه نماز جمعه بعد از الحمد
سوره والنجم خواندی چون بدینجا رسید افرایتم اللات والعزی ومنات الثالثة
الاخری بیکبار بر زبان شان گذشت که مسلمانان تلک الغرانیق العلی ان
شفاعتهن لترتجی یعنی این بتان معبود بزرگوارند بر شفاعت شان امیدوارید
پس ازین ثابت شد که پیغمبر صاحب شفاعت از بتان میخواستند
بار چرا مسلمانان فرموده پیغمبر صاحب را در تعظیم بتان حق
نمیدارند و انکه مسلمانان میگویند که شیطان بر زبان شان
گذرانیده بود ازین سه اعتراض لازم می آیند اول اینکه
الغرانیق العلی بزعم شما کفر است و کفر گفتن

هرآینه کافر شد نشست دوم قول رسول الله است که از
نماز هیچ چیز نزد یکتر بخدا نیست پس جائیکه رسول علیه
السّلام را شیطان در وقت نماز کفر بر زبان اندازد
و میتواند که باوقات دیگر همچنان شده باشد و نیز دیگر
مسلمانان را چه حال خواهد بود سوم بقول شما فرموده
رسول الله است که ابلیس از سایهٔ عمر بگریزد پس این
لازم آمد که عمر را از پیغمبر صاحب منزلتی بزرگ باشد اعتراض
سیزدهم از سعید بن عبد الحمید روایت کنند که از عمر خواست
معنی این آیت واذ اخذ ربک من بنی ادم من
ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی او
گفت که از پیغمبر صاحب معنی این شنیده ام که چون حضرت

جل سبحانه دست خویش بر آدم نهاده گروهی آفرید برای
بهشت که یقینا به بهشت روند و فرقه ساخت برای دوزخ
که ایضا بدوزخ باشند همین است مراد از اصحاب الیمین
ما اصحاب الیمین واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال
پس ازین به ثبوت انجامید یکی تشبیه خدا دوم جبر در ذات
و عبث بودن زهد و عبادت و اعمالهای نیک اعتراض
چهاردهم چون ادای کردن نماز بدین مسلمانان زبده عبادات
است و فرایض از کلام محقق طوسی که در سیاست مدنی است
آمده که حضرت رسالت پناه نماز جماعت برای تالیف قلوب
و انتظام ظاهری مقرر کرده است و تا مسلمانان را صحبت
یکدیگر افزاید که ساکنان شهر هر روز در معبد ملاقات یکدیگر کنند

ونماز جمعه برای جمع بودن ساکنان تمام شهر ونماز عید
برای فراهم آمدن سکان قرب وجوار وحوالی شهر در عیدگاه
وعلت غائی از نماز تالیف قلوب یکدیگر وملاقات ایشان
ومحبت پیدا کردن است که در انتظام ظاهری
الیق وانسب است سبحان الله ازین روشن شد
که عبادت مسلمانان برای دلفریبی وانتظام دنیاویست
نه برای معاد واسترضای خدا اعتراض پانزدهم در کتب
اسلامیه علماء این طبقه در ذکر ابراهیم پیغمبر خود نقل کنند
که او گفت ساره خواهر من است حالانکه زنش بود وگویند
که او کواکب رامی پرستی وشک داشتی در انکه خدا قادر است
بر مرده زنده کردن یا نه برای همین گفت رب ارنی کیف

یحیی الموتی قال اولم تومن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی یعنی ہمامن کہ
چگونہ مردہ زندہ کنی خدا گفت کہ تو ایمان نداری او گفت آری مگر
برای تسکین دل میخواہم پس علاوہ اینکہ او شک داشت و محض
دروغ گفت در علم الہی نیز نقصی وارد است کہ چون حضرت
آفریدگار اعلم الغیب است چرا از ایمان خبری نداشت
اعتراض شانزدہم در قران کہ آنرا کلام خدا دانند آمدہ است کہ آنکہ
نیکی و خیر بر خلق صادر میشود و در عالم آثار خیر بظہور می آید
از جانب خدا است و آنکہ شر و بدی میشود از جانب شیطان پس
بودن دو خالق نزد ایشان ثابت است مشرک اند و بقول
این طبقہ خدا را اختیار نیست کہ شیطانرا معدوم کند واہ واہ چہ
عقیدہ است اعتراض ہفدہم در طبقہ اسلامیہ مقرر است کہ در

آیات قران که از زبان پروردگار و کلام ربانی اند بعض ناسخ
و بعضی منسوخ اند و ازین ثابت شده که نزد این طبقه علم و اراده
خدا قدیم نیست بلکه حادث است چه اگر نزد ایشان علم الهی
قدیم بود پس صفت علم قدیم آن است که حالت منتظره
دران باقی نماند و علم زمانه ماضی و حال و مستقبل
اورا دران واحد حاصل باشد و اگر همچنان است
ناسخ و منسوخ در کلام خدا درست نیست و درین دو شبه وارد اند
یا اینکه نزد طبقه اسلامیه علم خدا قدیم نیست چنانکه ذکر کرده شده
و یا اینکه قران کلام خدا نیست و در بید هنود که کلام ربانی است اصلا ناسخ
و منسوخ نیست چنانچه روزی بفاضلی بوالفضول ذکر درمیان باشد آنحضرت
که عمامه فضیلت بر سر و جامه مشیخت در بر داشتند و نمودند که بلی هیچ دینی نزد

ازین گریز نیست گفتم کجا در بید که باعتقاد هنود کلام ربانی است

همچو کلامست یکبار گلو را دریده و بریش خود سر داده خنده سر شار

زدند که چون چرا نیست که سری رامچند او تاریک قبیله داشته

و سری کرشن مهاراج بسیار قبیله کردند عشرت دوست

بودند جواب دادم که حضرت اینچه جواب شد اینجا کلام از کلام

ربانیست چه جای آن ازین ناسخ و منسوخ بودن در احکام بید ثابت

نشده گفت من میدانستم که بید بوساطت ایشان صادر شده عرض

کردم که حضرت بید پیش از ایشان بوده است در حقیقت

اینحال تاریک فهمی و معنی دانی کلان تران اینفرقه که مشبه بفضایل اند هست

و انحکایت در حق ایشان صادق و لایق بگفتم که از

طب چها خوانده گفت گلستان و بوستان و فرهاد و شیرین

چو تاریخ دان بود پرسیدم از وی که رستم که بوده است
گشتاسپ و گرگین بگفت این گیاه ها که پرسیدی از من
بود در خراسان و بلغار و ماچین فصل ۳ مبنی بر چند
اعتراض دیگر اعتراض اول مسلمانان حلاله عورت
جایز دارند و آن اینست که اگر کسی ازین فرقه زوجه خود را
طلاق دهد و باز نکاحش کنند نخست باید که عورتش چندی
بمرد بیگانه آمیزد پس کسی را که بوئی از انسانیت است داند که
آنچه بی شرمیست اعتراض ۲ تمتع بدین مسلمانان خصوص
اهل تشیعه جایز و درین چند قباحت اند العاقل یکفی الاشاره
اعتراض ۳ اسلامیه زن عمون و ماموں که بمنزله مادر است
بنکاح آرند و حلال شمارند و همچنان دختر عمون و ماموں

که همشیره است به عقد کشند و سنه یعنی زن فرزند بعد از مردن فرزند حلال

دهند اینچه حکم است خلاف حمیت اعتراض ۴ بدانکه اسلامیه بعد رفع حاجت

دست بخاک نشویند و همچنان باب نجس آلوده دارند و دست

و پا را بخاک مالیدن و طهارت ورزیدن اصلا نمیدانند و

این عجب ناپاکیست اعتراض ۵ فرقه مسلمانان یک مسواک را

بچند ماه و سال نگهدارند و آنرا ناپاک نشمارند و گروها گروه

مردم که بمساجد آیند همان یک را بکار آرند پس اینچه کراهیت است

اعتراض ۶ باید دانست که هنود حکما و محققین علوم را تعظیمی

بجا آرند و اقوال و تحقیقات شان زبده غوامض معانی

و عمده رموز آسمانی پندارند خلاف اسلامیه که گرفتار جهل

ابدی اند و کسی که از دین شان پی به تحقیق برد او را خطاب کفر

کنند و اصلا بر گفته او دل ننهند چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی
که از فضلا کبار و علما نامدار این طبقه بوده است فرقه اسلامیه
بقتل رسانیده وچیست که بر سر شیخ الرئیس از دست انفرقه
نرسیده پس ثابت شد که در دین و آئین این گروه تحقیقات
از علوم اعلی و حکمت الهی پسندیده نیست و سوای از حقیقت
ورنه چنان حکمای کبار هرگز اظهار ملامت نکردی اعتراض که
معتقدان دهرم هنود آنکه اولیا کبار صاحب کشف و کرامات
بوده و به حقیقت حق وارسیده تجردی از تعلق و اطلاقی از
تقید پیدا کرده اند آنرا بزرگ خویش پندارند و برسیدن
بمعانی کلام شان از خواب پندار بیدار شوند و اسلامیه کسانی را
که بوحدت الهی و حقیقت نامتناهی رسیده سالک مسالک تجرد

وعارج معارج توحید شده اند چون حضرت شمس تبریز منصور
وسرمد بعقوبت های گوناگون گرفتار کرده اذیت بی پایان
رسانیده اند بجاالاکه مولوی معنوی در مدح شمس تبریز گفته
شمس تبریزی که نور مطلق است   نور حق است از انوار حق است
ازین تحقیق گشت که خداشناسی مخالفت کلی به عقاید و
شریعت ایشان دارد و جهل و بیعلمی راعین ملت و دینداری
خیال کنند اعتراض در دین هنود آنکه عارفان و اولیای
شده اند و علماء و فضلا بوده همه مجددین قدیمه و رسوم دیرینه
مانده برخلاف دین مسلمانان که اولیای ایشان و حکماء این
طبقه اکثر بر شریعت محمدی کاربند نشده و مسلمانان از الزام
کفر داده کشته اند ازین تحقیق شد که شریعت مسلمانان مخالف

معرفت ایزد بیچون و حکمت است و آنکه نزد اینگروه کفر است
عبارت از معرفت حقیقی و حکمت الهی است اعتراض ۹ در دین
مسلمانان شنیدن سماع و سرود کفر است و زبده سالکان
مراحل حقیقت و عمده ناسکان مشارع طریقت شیخ معین الدین
چشتی که از اولیاء کرام بوده است این را نهایت پسند میفرمودند
و این عقیده مطابق مذهب هنود است که سالکان طریقت اینفرقه
سرود و سماع را پسند می سازند و عمده عبادت تصور میکنند چون
به دل شکنی احدی کار نیست لهذا از خود گفتن سزاوار نه اما هرچه
در عقاید دین ایشان در کتب دینی اسلامیه درجست بلا کم و کاست
درج میکنم و معنی آن در فارسی مینویسم تا دین پروری عقیدها
این طایفه اظهر من الشمس باشد و دیده انصاف بینا گردد و آن

اینکه در شرح وقایه که مدار مذهب بر آنست در کتاب حدود در
صفحه ۱۶۴ نوشته است بدین عبارت محرمة نکحها او بهیمة او اتی فی
دبر و معنی آن اینست که حد واجب نمیشود برکسیکه زنا با محارم خود مثلاً
مادر و خواهر کند و همچنین حد نیست برکسیکه با حیوانی یا با زنی یا مردی
از راه دیگر مرتکب فعل بد شود و در حاشیهٔ چلپی به تشریح این چنین
پرداخته و قال و محرمة نکحها ای لایحد من وطی امرأة لایحل له
نکاحها یعنی حد کرده نمیشود بسبب وطی با زنیکه نکاح او جایز نیست
قال او بهیمة ای لایحد من وطی بهیمة یعنی حد کرده نمیشود
بسبب وطی حیوان قال او اتی فی دبر ای فی دبر اجنبی او دبر
انثی اجنبیة یعنی حد کرده نمیشود برکسیکه مرتکب فعل بد از راه
دیگر شود با مردی یا زنی بیگانه و قیدنا بالاجنبیة لانه لو فعل ذلک